

جهانی سازی: راه بُن بست یا روزنهٔ امید؟



تارنگاشت عدالت

گنّادی زیگانف

مترجم: س. فردین

فهرست:

- بخش نخست: بر سر دوراهی تاریخ
- ۳
- ۱- دو برداشت
- ۳
- ۲- تمدن «سه طبقه‌ای»
- ۱۲
- ۳- جوهر جهانی‌سازی
- ۱۹
- بخش دوم: گرفتار در چنگال جهانی‌سازی امپریالیستی
- ۲۴
- ۱- آیا سرمایه «اصلاح‌پذیر» است؟
- ۲۴
- ۲- نو، به جای کهنه فراموش شده
- ۲۸
- ۳- بالاترین مرحله امپریالیسم
- ۳۹
- بخش سوم: بدیل سوسیالیستی
- ۴۸
- ۱- نیروی نوین
- ۴۹
- ۲- راه‌های برون‌رفت
- ۵۳

بخش نخست: بر سر دوراهی تاریخ

۱- دو برداشت

در آستانه گذار به هزاره سوم، تکامل جامعه بشری مرحله کیفی نوینی را پشت سر می‌نهد. این تحول کیفی سیمای جهان امروزی و نیز تمامی سیستم روابط بین‌المللی را از پایه دگرگون خواهد ساخت. با این نظر همه سیاست‌مداران، اقتصاددانان، فلاسفه و جامعه‌شناسان با وجود اختلاف نظر در جهت‌گیری‌های علمی و سیاسی خود، متفق‌القول هستند. آن‌ها، همگی بر این عقیده‌اند که بشریت در حال تجربه یک دوران به هم‌پیوستگی شدید و پیدایش یک سیستم اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جهانی است.

از این رو اصطلاح «جهانی‌سازی» وارد زبان روزمره گردیده است. از آنجا که واژه «جهانی‌سازی» از نظر سیاسی و اقتصادی خنثا است، لذا تعبیرات متفاوت و گاه به کلی متضادی از آن مستفاد می‌شود. به همین دلیل این واژه، کاربرد گسترده‌ای یافته است. برداشت‌ها و تفسیرهای متفاوت از اصطلاح «جهانی‌سازی» سال به سال افزایش می‌یابد، از این رو ارزیابی واحدی از جوهره، نیروهای محرکه و نتایج روند جهانی‌سازی موجود نیست. بحث و اختلاف نظر بر سر چگونگی تفسیر واژه «جهانی‌سازی» روز به روز با حرارت بیشتری دنبال می‌شود. این بحث و اختلاف نظر، از آنجا که «جهانی‌سازی» منافع هر انسانی را در کره ما به مفهوم واقعی کلمه تحت تأثیر قرار می‌دهد، تنها جنبه تئوریک ندارد.

طرفداران «جهانی‌سازی» سخن از پدید آمدن «جامعه مصرفی»، «جامعه پسا صنعتی»، «جامعه اطلاعاتی» و غیره می‌رانند. آن‌ها پدید آمدن یک «نظم نوین جهانی» را که گویا رفاه تاکنون بی‌نظیری را از قبیل:

*** ارتقای سطح زندگی و بهبود کیفیت شرایط زیست**

* افزایش محل کار

* دستیابی آزاد و گسترده به شبکه‌های اطلاعات

* افزایش تفاهم میان فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف

* فائق آمدن بر کلیهٔ مرزهای ملی، دولتی و فرهنگی که مانعی بر سر راه رفت و آمد آزاد انسان‌ها و تبادل

کالاها، سرمایه و افکار هستند

* برقراری توازن میان قطب‌های متضاد اجتماعی و آخر سر

* تضمین صلح و امنیت عمومی را به ارمغان خواهد آورد، به بشریت تهنیت می‌گویند.

به دیگر سخن، جهان، خانه مشترک همگی ما، و به زودی نظام کمونیستی در سطح جهان مستقر خواهد شد، لکن

بر پایه‌های اساسی دیگری مانند بازار، کالا و پول، مخالفان این نظم نوین جهانی برعکس از:

* «موندیالیسم»

* توطئهٔ جهانی و حتا

* دوران سیاه «سلطهٔ درندگان» سخن می‌گویند، که دیگر جایی برای انسان، هویت ملی، فرهنگی، فردی و

ایده‌آل‌های فکری و اخلاقی وی باقی نمی‌گذارد. به تعداد افرادی که به مخالفت با جهانی‌سازی برمی‌خیزند روز به

روز افزوده می‌گردد و اعتراضات آنان نیز روز به روز شدیدتر می‌شود. در عمل، کلیه نشست‌ها و جلسات مراکز

اقتصادی حاکم در جهان مانند:

* صندوق بین‌المللی پول

* بانک جهانی

* سازمان تجارت جهانی

با اعتراضات وسیع توده‌ای مواجه می‌گردد. ما شاهد این اعتراضات در سیاتل، سئول، پراگ، داووس و در بسیاری دیگر از مناطق بوده ایم. اعتراض کنندگان تأکید می‌کنند، که حاکمیت بورس بازان مالی بین‌المللی، اقتصاد جهان را روز به روز بی‌ثبات‌تر و غیرعادلانه‌تر می‌سازد، نابرابری میان اقشار اجتماعی و طبقات گسترش خواهد یافت و دره عمیق اقتصادی - اجتماعی مابین کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری استثمارکننده و کشورهای پرولتری استثمارشونده که سرنوشتی جز تبدیل شدن به زایده‌ای برای تأمین مواد خام و نیز تنزل تا سطح زباله‌دانی برای کشورهای غنی ندارند، عمیق‌تر خواهد شد. رییس جمهور برزیل «فرناندو کاردوسا» چندی پیش سیاست اقتصادی قدرت‌های تعیین‌کننده سرمایه‌داری را آپارتاید نوین نامید.

یکی از پی‌گیرترین مخالفین یک چنین جهانی‌سازی فیدل کاسترو است. رهبر انقلاب کوبا تأکید می‌کند که در پس یک چنین روندی منافع یک گروه کوچک از کنسرن‌های فراملیتی و یک ردیف از کشورهای امپریالیستی قرار دارد. وی به طور خستگی‌ناپذیری از ماهیت تجاوزگر این گروه‌ها، که علیه منافع و آمال خلق‌ها عمل می‌کنند، پرده برمی‌دارد.

مخالفین جهانی‌سازی از گسترش تأثیرگذاری سیاسی کنسرن‌های فراملیتی که خواست‌های خود را به دولت‌ها و خلق‌ها دیکته می‌کنند، خشمناکند. آن‌ها، آفرینندگان «نظم نوین جهانی» را به دخالت بی‌رحمانه در مسایل داخلی کشورهای مستقل متهم می‌کنند، دخالتی که در اغلب موارد نیز به کمک ابزارهای نظامی صورت می‌پذیرد. غرب با تجاوز مستقیم به کشورهای «نافرمان» و با ایجاد تنش مابین ملیت‌ها و مذاهب در سطح جهان به صورتی خزنده جنگ جهانی نوینی را دامن زده که تاکنون خون میلیون‌ها انسان را در جهان به خاک ریخته است.

موضوع دیگری که باعث افزایش نگرانی است، وضعیت محیط زیست است، که به طور آشکار قربانی منافع سرمایه‌گردیده است. غرب، با بدعت‌گذاری در مصرف بی‌رویه، که به طور فزاینده‌ای ذخایر طبیعی فسیلی را

می‌بلعد، عملاً تغییرات غیرقابل ترمیمی را در طبیعت موجب می‌گردد، که عواقب آن دامن‌گیر تمام بشریت خواهد شد.

«محیط زیست فکری» نیز در وضعیت کمابیش تراژیکی قرار دارد. تحت فشار بی‌امان رسانه‌های گروهی به کوچک‌ترین زوایای زندگی انسان‌ها رسوخ یافته و تحت انحصار کامل سرمایه کلان است، «محیط زیست فکری» در معرض تهاجم حملات یک فرهنگ جمعی مبتذل قرار دارد. فرهنگی تحمیقی، که مروج خشونت و بی‌اخلاقی است. تحت لوای «تبادل آزاد ایده‌ها و اطلاعات» در حقیقت سیاست امپریالیسم فرهنگی و اطلاعاتی اعمال می‌گردد. اعمال نفوذ بر خودآگاهی و عواطف انسان‌ها، نیازها و علایق آن‌ها و یک‌دست کردن اجباری جهان فکری، جامعه بشری را مبدل به توده‌ای می‌کند که قدرت تفکر مستقل خود را از دست داده و باب طبع آفرینندگان «نظم نوین جهانی» گردیده است. پدیده «جهانی‌سازی» در نتیجه، کلاف سر درگمی است، که گره آن روز به روز کورتر می‌گردد. انسان در علم و تکنیک روز به روز تواناتر می‌شود، ولی در عین حال این نیز روشن می‌گردد، که تکامل نیروهای مولده به خودی خود، به هیچ وجه قادر نیست تا گره‌گشای تضادهای جهان امروز ما باشد. همان‌گونه که کنگره هفتم حزب کمونیست فدراسیون روسیه مشخص کرد: «پیروزی تکنیک، جهانی‌شدن سیستم اطلاعاتی، غلبه بر چهار عنصر طبیعی، جهان را نه امن‌تر و نه عادلانه‌تر ساخته است.» (۲۰۰۰)

اگر معنی لغوی جهانی‌سازی را در نظر بگیریم، «جهانی» به مفهوم در برگیرنده تمام کره زمین است. بدون شک یک چنین عبارتی نمایانگر برخی از رهوس با اهمیت روند امروزی است. ولی در عین حال جای شکی نیست، که این عبارت دیگر از جوانب با اهمیت و اساسی واقعیت جهان امروز را در سایه قرار می‌دهد. برای نمونه این عبارت، تضادهای اجتماعی را تبدیل به تضادهای جغرافیایی می‌کند. و بدون تردید زمانی که تضادهای جهان به سطح مختصات جغرافیایی «شرق و غرب» و یا «شمال و جنوب» تنزل داده شود، از سوی ماهیت آن‌ها ساده

می‌شود و از سوی دیگر خصلت «همیشگی» و بدون بدیل می‌یابند. بدیهی است که از نقطه نظر متدولوژیکی چنین عقب‌گردی به جبر جغرافیایی زمان «منتسکیو»، جنبه خلاقیتی نخواهد داشت.

روندهای طبیعی بسیاری در کره زمین دارای خصلت جهانی هستند، که از طریق زمین‌شناسی، جغرافیا، هواشناسی و اکولوژی بررسی می‌گردند. زمانی که مشخص شد که برخی از روندهای اجتماعی (تکنولوژیکی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی) نیز هم‌چنین خصلت جهانشمول به خود می‌گیرند، برای بررسی و تفحص این روندها در وهله نخست از صاحب‌نظران و کارشناسان و متدهای متداول این علوم کمک طلبیده شد. متأسفانه علوم طبیعی با وجود

دست‌آوردهای عظیم و غیرقابل انکار خود قادر نیست، جوهر و ویژگی اشکال حرکات اجتماعی را کشف کند. حداکثر کاری را که این علوم می‌توانند انجام دهند، این است که تغییر جامعه بشری و تمدن آفریده آن را از طریق تجربی در کلّ واحدی که تمام جهان را در برگیرد، توضیح دهند، مدل‌های کمی و ساختاری این روند را بنا سازند و تلاش نمایند تا به یاری شواهد و قرائن به ارائه پیشگویی در مورد چگونگی ادامه این روند بپردازند. قریب به نود درصد روش‌های مدرن‌شناسی، همانند گزارش کلوپ رم که در اوایل دهه هفتاد مورد توجه عام قرار گرفت، از این دست است. ولی متدهای علوم طبیعی و ریاضی جوابگوی این سؤال نیستند، که آیا جهانی‌سازی یک روند عینی، لازم و غیرقابل اجتناب است، نیروهای محرکه آن کدامند و اشکال عام و ویژه آن چیست؟ آن‌ها نمی‌توانند بدین سؤالات پاسخ دهند و وظیفه آن‌ها نیز اصلاً این نیست.

چنانچه این امر مسلم و بدیهی را در نظر آوریم، که ابعاد فعالیت بشری بی وقفه توسعه می‌یابد، بنا بر این مجاز

نیستیم که از روند جهانی‌سازی به عنوان یک پدیده کیفی نوین در حیات جامعه سخن برانیم. آغاز روند

جهانی‌سازی در واقع با شروع تاریخ بشری مصادف می‌شود. آیا سکناگرفتن قبایل اولیه بشری در سطح جهان

قدم‌های اولیه جهانی‌سازی نبود؟ هر دست‌آورد تمدن بشری را که بخواهیم در نظر بگیریم:

* استفاده از آتش،

* اهلی کردن حیوانات وحشی،

* کشاورزی،

* آبیاری،

* کشف فلزات و یا چرخ و بادبان،

حال اگر از دست‌آوردهای انقلاب صنعتی قرون ۱۸ و ۱۹ صرف‌نظر کنیم، هر یک از آنها نمایانگر دستیابی جامع

بشر بر نیروهای طبیعت بوده و شاخص توسعه مستمر مرزهای فعالیت اوست. سهم دوران اکتشافات جغرافیایی در

روند جهانی‌سازی، کم‌اهمیت‌تر از سهم سیستم ارتباطات فضایی نیست.

بنا بر این درست است که از مرحله امروزی جهانی‌سازی سخن بگوییم، بدون آن که آن را مجزا از دوران پیشین

آن بررسی کنیم.

روند جهانی‌سازی، به معنای:

*** ادغام اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بشریت؛**

از زمان‌های بسیار دوری آغاز گردیده و در طول صدها و هزاران سال به مرحله عمل درآمده است. روند

جهانی‌سازی به هیچ‌وجه به نحو هموار و بدون کشمکش عملی نشده، بلکه روندی سرشار از عدم تجانس و آکنده از

تضادهای حاد اقتصادی و اجتماعی بوده است. جهانی‌سازی قرن بیستم نیز به همین صورت نمایانگر یک تکامل

کاملاً نامتجانس و تشدید مبارزات و تضادها است، که ریشه آن را باید در یک سری از ویژگی‌ها، که مهر خود را

بر خصلت تضادهای کنونی و پیشینه کلی این تکامل نقش می‌زنند، جستجو کرد.

این ویژگی‌های نوین کدامند؟

از نظر تکنولوژیکی، مرحله نوین جهانی‌سازی بدین صورت متجلی می‌گردد، که گسترش شدید فعالیت‌های اقتصادی بشر در سطح کره زمین در عمل به اوج تکامل خود نزدیک می‌شود. به همین منوال بهره‌برداری از اقیانوس‌ها و راه‌یابی به فضای کیهانی مجاور کره زمین روز بروز گسترش بیشتری می‌یابد. «طبیعت دومی» که بشر آفریده است، یعنی زیربنای تولیدی، تولید انرژی، حمل و نقل، ارتباطات، مسکن و غیره را می‌توان از نظر ابعاد و همچنین انرژی‌هایی که در آن دخیل هستند، با ابعاد و انرژی‌هایی که در دنیای مادی (ژئوسفر) پیرامون ما عمل می‌کند، مقایسه کرد. بنا به گفته دوران‌دیشانه «و. ای. ورنادسکی»، تبدیل زندگی خردمندانه به یک فاکتور زمین‌شناسی و پیدایش دنیای معنوی (نئوسفر) هر روز بیشتر به واقعیت نزدیک می‌گردد و آشکارا تحقق می‌یابد. از نظر اقتصادی، تقسیم کار جهانی روز بروز توسعه می‌یابد و همکاری‌ها داخل شاخه‌های مختلف اقتصاد و بین خود این شاخه‌ها افزایش می‌یابد. روابط تولیدی متقابل و زنجیره‌های تکنولوژیکی گام به گام مرزهای ملی را پشت سر گذارده و کل کره زمین را در بر می‌گیرند. موازی با آن روند تمرکز و فراملیتی گرداندن مالکیت بر وسایل تولید به مرحله عمل در می‌آید. روز بروز اتحادیه‌های تولیدی فراملیتی قدرتمندتری با ارگان‌های اداری و کنترل‌کننده خود در سطح فراملی پدید می‌آیند. بدین صورت یک اقتصاد فراگیر که مانند یک ارگانیزم واحد عمل می‌کند، پدید می‌آید، که در درون آن همه چیز بهم مربوط است. از نظر سیاسی، نیز روندهای متشابهی به چشم می‌خورد. همگرایی اقتصادی باعث نزدیکی روابط مابین دولت‌ها در جهت از بین بردن موانعی می‌شود که بر سر راه گردش آزاد کالاها، سرمایه‌ها و نیروی کار قرار دارد. جهان، از مرحله‌ای که در آن روابط بین‌المللی توسط قراردادهای دو و یا چند جانبه سازمان‌ها تنظیم می‌شد به فاز مجامع بین‌المللی با سطح همگرایی سیاسی والاتری قدم می‌گذارد. یک نمونه مشخص آن، ادغام کشورهای اروپای غربی در یک جامعه مشترک اروپایی، با ارگان‌های ویژه و فراملیتی

خود است.

سرانجام، همکاری و ارتقای متقابل فرهنگ‌های مختلف نیز بیش از پیش افزایش یافته و یک فضای فرهنگی واحد و فراگیر در مقیاس جهانی پدید خواهد شد.

بدین طریق مشخصه دوران کنونی، نزدیک‌شدن آشکار اشکال گسترده جهانی‌سازی به مرزهای منطقی خویش است. در واقع تکامل در «سطح» پایان می‌یابد و تکامل «در عمق» آغاز می‌گردد. جهانی‌سازی مرحله تعمیق خود را پشت سر می‌نهد. به عنوان نمونه ما شاهد این پدیده‌ایم که:

اولاً- روز بروز معضلات بزرگ‌تر و بغرنج‌تری پدید می‌آیند و افزایش می‌یابند، به صورتی که حل آن‌ها دیگر در توان یک قدرت و یا چند کشور و متحدان منطقه‌ای آن‌ها نیست، بلکه تلاش و کوشش مشترک جامعه بشری را ایجاب می‌کند. این مشکلات عبارتند از:

* حفظ محیط زیست طبیعی

* تغذیه جمعیت رشدیابنده مردم کره زمین

* جستجوی منابع نوین انرژی

* حفظ صلح

* تأمین بقای بشریت در عصر اتم

ثانیاً- ما در دورانی زندگی می‌کنیم که در آن، روندهای ادغام‌کننده و هم‌گراکننده در سطح جهان دچار شتاب عظیمی گردیده‌اند. بزرگ‌ترین شتاب‌دهنده «انقلاب اطلاعاتی» است. کامپیوتری کردن، در هم تنیدگی‌های متقابل را در جهان به شکل قابل توجهی افزایش بخشیده است. بسیاری از وقایع اقتصادی، سیاسی و فرهنگی که در نقطه‌ای از زمین رخ می‌دهند، در عمل در همان لحظه نیز در سطح جهان تأثیر خود را بجای می‌گذارند. اشکال تصمیم‌گیری

و اجرای تصمیمات اداری به نحو بی‌سابقه‌ای شتاب یافته است و از نظر تکنیکی امکانات پیدایش یک دستگاه اداری جهانی فراهم شده است. تکنیک کامپیوتری در همهٔ امور دولتی و اجتماعی راه یافته و به کمک شمارشگرهای میکروسکپی، کامپیوتر از حیطة استفادهٔ جمع کوچکی از پژوهشگران، برنامه‌ریزان و سیاستمداران خارج گردیده و به یک وسیلهٔ روزمره تبدیل گردیده است. از نظر اهمیت فرهنگی، آن را می‌توان تنها با کشف چاپ کتاب مقایسه کرد. و اکنون شاهد آنیم که وابستگی زندگی خصوصی انسان‌ها نیز به سیستم‌های اطلاعاتی و کامپیوتری رفته رفته تشدید می‌یابد. کامپیوتر شخصی به وسیله‌ای مؤثر جهت رشد دادن به یک کلیشه مشخص فرهنگی تبدیل شده است. این بدان معناست، که از نظر تکنیکی امکان آن پدید آمده است تا در سطح جهان یک سیستم ارزشی واحد و همچنین یک شیوهٔ زندگی واحد و یکنواخت شکل گیرد.

بدین لحاظ، از یک سو ضرورت عینی ایجاد یک مرکز کنترل‌کنندهٔ سیاسی و اقتصادی، و از سوی دیگر امکانات مادی و تکنیکی ایجاد و عملکرد یک چنین مرکزی پدید می‌آید. زمان یک چرخش کیفی در تکامل تمدن بشری فرا رسیده است. برای این چرخش نیز در عمل کلیهٔ ملزومات موجود است:

- ۱- بشریت می‌تواند از این به بعد تنها در کل خود تکامل یابد، در غیر این صورت قادر نخواهد بود به سهولت بر مشکلات خود چیره شود.
- ۲- بشریت دیگر در اساس قادر است این تکامل را آگاهانه و با برنامه رهبری کند.
- ۳- سطح تکنولوژی مدرن این امکان را پدید می‌آورد که برای بغرنج‌ترین مسایلی که در این مسیر پدید خواهند آمد، راه‌حلهایی یافته شود. لذا معیارهای جدیدی در مورد پیشرفت‌های علمی - فنی، سیاسی - اجتماعی و فرهنگی لازم خواهد بود. اما این سؤال تعیین‌کننده که این معیارها کدامند، تاکنون بی‌جواب مانده است. مسأله در اینجا بر سر تصمیم‌گیری در مورد منافع اجتماعی، سیاسی و ملی است. و این منافع تا کنون مختلف بوده و از این به

بعد نیز مختلف خواهد بود. حال در طول روند جهانی‌سازی کدامیک از آن‌ها پیروز خواهند شد؟ و کدامیک مغلوب می‌گردند؟ و اگر مصالحاتی صورت گیرند و هماهنگی در سطح منافع به وجود آید، از چه طریق مشخصی خواهد بود، سؤالاتی هستند که باید جواب داده شوند.

بدیگر سخن، تزه‌های پایه‌گذاران مارکسیسم - لنینیسم مجدداً تأیید می‌شود، که هر انقلابی (حتا اگر انقلاب علمی - فنی) دقیقاً مسأله قدرت را مطرح می‌سازد. و باید گفت که منظور از قدرت تنها قدرت سیاسی و اقتصادی نیست، بلکه قدرت اطلاعاتی، فرهنگی و معنوی نیز مورد نظر است. جواب کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به اصطلاح «جهان اول» و یا جهان «میلیاردهای طلایی» مشخص و روشن است: امروز و همینطور در آینده، جهانی‌سازی تحت رهبری ما صورت خواهد گرفت. جامعه بشری تحت شرایطی که ما تعیین خواهیم کرد و در چارچوب مدل‌هایی که ما ارائه خواهیم داد، تکامل خواهد یافت. برای تهیه و ارائه چنین مدل‌هایی بهترین مغزهای روشنفکر غرب بسیج می‌شوند و جهت اجرای این برنامه‌ها ابزار مادی، مالی و نظامی عظیمی به کار گرفته می‌شود.

۲- تمدن «سه طبقه‌ای»

در منابع غربی نظم نوین جهانی به صورتی وسیع و التقاطی اثبات گردیده است. بیش از همه، جامعه‌شناسانی چون «والراشتاین»، فیلسوفانی چون «پوپر» و «فوکویاما» و عالیجناب خاکستری سیاست خارجی آمریکا «برژینسکی» و غول مالی «آتالی» را می‌توان از «پدران فکری» این سیاست دانست.

«والراشتاین» سیستم جهانی سرمایه‌داری را به مثابه اولین شکل تاریخی یک نظم جهانی می‌بیند، که در رابطه

متقابل سه منطقه با هم تکامل یافته است:

* یک هسته بسیار پیشرفته؛

* یک منطقه پیرامونی که در فقر دائمی به سر می‌برد؛

* و یک منطقه حائل که در بین این دو قرار گرفته است؛

به نظر وی نارسایی‌ها و کاستی‌های سرمایه‌داری کلاسیک به نحوی اجتناب‌ناپذیر به بحران‌های ویرانگر منجر می‌گردد، که جهان را در فاصله‌های تناوبی ۵۰ تا ۱۰۰ ساله به لرزه می‌افکند.

بر اساس طرح «والراشتاین» غلبه بر این نارسایی‌های نظم سرمایه‌داری جهانی، که از اوایل قرن ۱۶ در جهان غالب است، فقط در چارچوب یک سیستم جهانی نوین ممکن بنظر می‌رسد. وی پایان سده بیستم را شاخص یک چرخش تاریخی، یعنی گذار از دوران سرمایه‌داری به یک نظم نوین جهانی می‌داند. البته اینکه چه چیزی جایگزین سیستم جهانی سرمایه‌داری می‌شود را مسکوت می‌گذارد.

نظریه پردازان «جهانی‌سازی» بیشتر مجذوب این ایده «والراشتاین» هستند، که جهان یک سیستم واحد است. و وضعیت آن توسط خصلت روابط متقابل هسته مرکزی (یعنی غرب)، نوار حاشیه‌ای یعنی کشورهای پیشین «جهان سوم» و نوعی «منطقه حائل» که از مناطقی تشکیل می‌شوند که از جهت مواد اولیه و تکنولوژی به غرب وابسته هستند، مشخص می‌شود.

«پوپر» با کتاب مشهور خود «جامعه باز و دشمنان آن» در غرب به شهرت عظیمی دست یافت. جوهر اصلی افکار وی را می‌توان چنین بیان کرد:

* شناخت بشری برحسب طبیعت وی کامل نیست.

* انسان قادر به دسترسی به حقیقت مطلق و مدل ایده آل جامعه نیست.

«پوپر» صاف و پوست‌کنده می‌گوید: «تاریخ مفهومی ندارد» و لذا بشریت را فرا می‌خواند که به آن اشکالی از سازماندهی اجتماعی رضایت و تن دهد که نسبت به مدرن‌سازی بی اندازه باز و پذیرا باشد. به عبارت دیگر جامعه

باز آن جامعه‌ای است، که آماده است در لحظه مناسب، ارزش‌های تاریخی، رسوم فرهنگی و سنن معنوی خود را در راه نوآوری‌های تکنیکی و بهبود هستی بشری فدا نماید.

جاذبه ایده «جامعه‌باز» برای تئوریسین‌ها و مجریان «جهانی‌سازی» در کجا نهفته است؟ آنان در اینجا می‌کوشند تا برای اجرای برنامه‌های خود دلیل اخلاقی ارائه دهند. آن‌ها در پی کشف اصولی کلی و جامع، بمثابة یک سیستم

ارزشی متحدکننده در این جهان موزاییک‌گونه و سرشار از تضاد هستند، جهانی که در آن تعداد بیشماری از سنت‌ها، فرهنگ‌ها و مذاهب مختلف وجود دارد. آن‌ها به ناگزیر به آن مکانیسمی نیاز دارند، که بتواند ویژگی‌های خلق‌ها و دولت‌ها را در چارچوب استاندارد واحد نظم نوین «هضم» نماید.

بورس‌باز مشهور و مدافع فعال «جهانی‌سازی» «جی، سوروس» در مقاله‌ای می‌نویسد که ایده جامعه‌باز «امتیازات

مکانیسم بازار را به نحوی شایسته ارج می‌نهد، ولی آنرا به حد کمال مطلوب نمی‌رساند. این ایده، نقش دیگر

ارزش‌ها در جامعه را معتبر می‌داند. ولی به رغم تنوع و گوناگونی جامعه جهانی، این اصل معذالک یک طرح

منطقی و کافی را جهت ایجاد مؤسسه‌های ضروری ارائه می‌دهد.»

منظور این میلیاردر معروف از عنوان فروتنانه «مؤسسه‌ها»، در حقیقت آن سیستم جهانی سازمان‌های سیاسی مالی، اقتصادی و استراتژیکی و نظامی است که باید برای دستیابی به دیکتاتوری جهانی گفتارهای مالی به ابزار کارآمد و خلاق بدل شود.

جنبه ژئوپلیتیکی «جهانی‌سازی» توسط «برژینسکی» که یکی از بانفوذترین طراحان سیاست خارجی آمریکا در

نیمه دوم قرن ۲۰ و استاد مشاور امنیتی کنونی رییس جمهور آمریکا، خانم «رایس» است، به طور همه جانبه‌ای

مورد بررسی قرار گرفته است.

«برژینسکی» ادعا می‌کند که کوتاه‌ترین راه برای رسیدن به نظم نوین جهانی از طریق اعمال سرکردگی همه جانبه

«آخرین ابرقدرت» یعنی ایالات متحده آمریکا ممکن است. وی اهداف سیاست آمریکا را در کتاب خود «صحنه بزرگ شطرنج» به دو بخش تقسیم می‌کند. اول اینکه لازم است تا آمریکا موضع حاکم خود را تثبیت کند و دوم اینکه چنان ساختار سیاسی - جهانی پدید آورد، که قادر باشد تکانه‌ها و چالش‌های غیرقابل اجتنابی را که در اثر شکل دادن نوین اجباری جهان مطابق با الگوی نظم نوین جهانی پدید خواهند آمد، تخفیف داده و خنثا کند.

مرحله بعدی یک چنین شکل‌دانی به قول آقای برژینسکی ایجاد «شبکه‌ای از روابط بین‌المللی خارج از چارچوب سیستم‌های سنتی دولت‌های ملی» است. وی اعتراف می‌کند که هم اکنون چنین شبکه‌ای «که توسط کنسرن‌های فراملیتی بنا گردیده است، در عمل به صورت یک سیستم جهانی غیررسمی برای همکاری‌های همه‌جانبه در سطح جهان عمل می‌کند.» تحت فشار کنسرن‌های فراملیتی مبانی حقوقی نوین بین‌المللی ایجاد خواهد شد، تا از این طریق حاکمیت همه جانبه الیگارشی مالی قانونی و تثبیت گردد و راه برای دخالت در مسایل داخلی کشورهای مستقلی که مانع اعمال چنین حاکمیتی می‌باشند هموار گردد.

روند تجدیدنظر در موازین اساسی حقوق بین‌الملل هم اکنون به طور وسیع در دستور کار است. آقای «کوفی عنان» دبیرکل سازمان ملل متحد در جلسه‌ای که این سازمان بمناسبت آغاز هزاره سوم ترتیب داده بود، در مقابل ۱۸۸ نفر از رهبران کشورهای مستقل اظهار داشت: «مؤسسه ما پس از جنگ برای یک جهان بین‌المللی تأسیس شد، لکن امروز ما در یک دنیای جهانی زندگی می‌کنیم. هم اکنون، تنظیم موفق این گذار وظیفه اساسی تشکیلاتی است که در مقابل رهبران جهان قرار گرفته است.»

دبیرکل سابق سازمان ملل آقای «پطروس گالی» در دوره مسئولیت خود روشن‌تر سخن می‌گفت. وی در سال ۱۹۹۴ گفت: «امروزه مسأله فقط بر سر این نیست که صلح مابین کشورها حاکم باشد، بلکه لازم است تا ابزاری برای تنظیم اختلاف نظرها پیدا شود، که خلق‌ها را حتا در درون کشورها از هم جدا می‌سازد. این وظایف جدید

مفهوم آنچه را که جامعه بین‌المللی در سال‌های اخیر در جهت تضمین صلح انجام داده است از پایه متحول خواهد ساخت. آیا می‌توان اجازه داد که کشوری زیر لوای حاکمیت ملی، قوانین حقوق بشر را در کشور خود زیر پا گذارد؟ آیا می‌توان به مانند گذشته، هر قلمرویی از جهان را که هیچ‌گونه پیوستگی و استمرار در سیاست در آنجا وجود ندارد هنوز به عنوان یک دولت در نظر گرفت؟ از اینجا نتیجه می‌گیرم، که دخالت با هدف برطرف نمودن نارسایی‌هایی که وجه مشخصه کشورهای غیر دموکراتیک است، وظیفه اخلاقی سازمان‌های بین‌المللی است.»

عراق و صربستان دو نمونه مشخص برای تفیهم سیاست «دخالت با هدف براندازی نارسایی‌ها» هستند. روسیه و طیف وسیع دیگری از کشورها کاملاً محقند که نگران این مسأله باشند، زیرا آن روزی که نام آن‌ها نیز در این لیست قرار گیرد، می‌تواند زیاد دور نباشد.

تا زمانی که البته، نیروهای با نفوذی که با این سناریو مقابله می‌کنند، وجود دارند، حضور نیروی عظیم سیاسی و نظامی آمریکا لازم است تا هر کوششی را در مقابله با نظم نوین جهانی به طور مؤثر تضعیف و خنثا کند. این مرحله از ساختمان نظم نوین جهانی به نظر برژینسکی چندین دهه بطول خواهد انجامید، تا آن هنگام که «آن سیستم عمل‌کننده واقعی در همکاری‌های جهانی پدید آمده و رفته رفته نقش آن «مباشر» بین‌المللی را ایفا کند، که قادر است بار سنگین مسئولیت برقراری ثبات در کل جهان را به عهده گیرد.» یک چنین سیستم جهانی، سرانجام «نقش ایالات متحده آمریکا به عنوان اولین، تنها و آخرین ابرقدرت در جهان را به طور شایسته‌ای مشروع خواهد ساخت.»

«آتالی»، مشاور مالی سابق رییس جمهور فرانسه و رییس بانک اروپایی برای بازسازی و توسعه نیز یک فرضیه

تاریخی - فلسفی جهانی‌سازی را از خود ارائه داد.

طبق این فرضیه، تاریخ بشریت از فرم‌اسیون‌های متسلسل اجتماعی - اقتصادی تشکیل می‌شود که در وهله اول

توسط ارزش‌های اساسی که پایه‌های هستی انسانی را تعیین می‌کنند، از یکدیگر تمایز پیدا می‌کند. وی، بر این پایه دوران‌های مختلفی را تمایز می‌دهد:

*** دوران دین و فرهنگ دینی و مقدسین**

*** دوران فتوحات و کشورگشایی و فرهنگ قدرت برخاسته از آن و کیش شخصی فرمانروا و رهبر**

*** و سر آخر دوران تجارت و مبادله متقابل، که «آتالی» آن را دوران تجارت با فرهنگ ویژه خود، فرهنگ**

پول به عنوان ارزش مطلق و فراگیر می‌داند.

در چارچوب این فرضیه، جامعه تجارتمندی بالاترین و نهایی‌ترین شکل تکامل جامعه بشری را به دست می‌دهد و فقط این جامعه قادر است بر پایه دست آوردهای عظیم علمی و تکنولوژی‌های نوین، بالاخره تمام بشریت را در یک جامعه واحد جهانی که در آن هیچ‌گونه تفاوت ملی، دولتی و دینی وجود نخواهد داشت، متحد سازد. انسانی که جامعه تجارتمندی پدید می‌آورد، آزاد از «هرگونه تأثیری محدودکننده» (ریشه‌های ملی، فرهنگ‌های سنتی، جذبه‌های دولتی و سیاسی و حتا روابط پایدار خانوادگی) خواهد بود. از این رو «آتالی» تمدن نوین را که در نتیجه پیروزی یک چنین نظم نوین جهانی استقرار می‌یابد، تمدن عشایری می‌نامد که فقط و فقط توسط روابط مالی فراگیر با خود و با جهان مرتبطند. و در نهایت «انسان خود را همانند یک کالا تولید می‌کند و حیات محصول یک تولید مصنوعی و دارای ارزش کالایی می‌گردد.»

سرانجام هدف از فرضیه «پایان تاریخ» پرفسور آمریکایی «فوکویاما» که بر پایه آن تمدن امروزی غرب را به شکل دمکراسی لیبرال با ارزش‌های خود مانند فردگرایی خودپرستانه، «بازار آزاد» و «حقوق بشر همگانی» آخرین مرحله از تکامل بشری بشمار می‌آورد نیز، فقط پرده پوشی ایدئولوژیکی «نظم نوین جهانی» تحمیلی است.

در نتیجه هدف نظریه‌های ذیل، اثبات آن «جهانی‌سازی» است که توسط آفرینندگان «نظم نوین جهانی» تبلیغ

می‌گردد:

* نظریه «والراشتاین»، که جامعه بشری را یک سیستم جهانی می‌داند که دارای سه منطقه «مرکزی»،

«حاشیه‌ای» و «حائل» است، که این مناطق تأثیر متقابل بر روی یکدیگر دارند.

* مدل «جامعه باز» آقای «پوپر» که از مکانیسم‌های اجتماعی یک نوآوری مستمر سخن می‌راند، که به تعبیر

دقیق‌تر به معنای ذوب در غرب است.

* هژمونی‌گرایی ایالات متحده که به عقیده «برژینسکی» اساس و شالوده ژئوپولیتیکای تقسیم‌نویین جهان است.

* جامعه تجارتنی آقای «آتالی» یا تمدن پول که آنرا از یک وسیله ساده پرداخت به یک ارزش مطلق و جامع

تبدیل می‌نماید و

* فرضیه «فوکویاما» که مدعی است، این جامعه به مثابه تاجی بر تارک تاریخ می‌درخشد.

بسیار ساده می‌توان تشخیص داد که «فلسفه جهانی‌سازی» غربی دارای یک خصلت کاملاً محافظه‌کارانه است. از

نظر تاریخی و نهایتاً، هدف آن محدود کردن تکامل بهر قیمتی در چارچوب کیفیت قدیم است، یعنی متوقف

کردن تکامل جامعه و به معنای دقیق کلمه «پایان بخشیدن» به تاریخ. آن‌ها جهانی‌سازی را به صورت امروزی خود

بی‌بدیل می‌دانند و این حرف آخر آن‌ها است.

از دید اجتماعی، هدف «جهانی‌سازی»، کند کردن لبه تیز تضادها و تخفیف آن‌هاست و نه از بین بردنشان. آن‌ها

تضاد مابین موافقین و مخالفین «جهانی‌سازی» را ناشی از یک سری سوء تفاهمات می‌دانند. همگی تنها از جوانب

مختلف پدیده‌ای واحد و مشابه سخن می‌رانند. برخی از دست آوردهای پیشرفت و تکامل، و بعضی دیگر راجع به

مخارج آن صحبت می‌کنند. آن‌ها می‌بایستی بجای مجادله دست به دست یکدیگر داده، به کار پردازند. حالت

مطلوب آن است که برخی وظیفه تکامل علمی - فنی و پیشرفت اقتصادی را به عهده بگیرند و بخش دیگر بکوشند تا عوارض جنبی و نامطلوب این روند را به حداقل برسانند. کسانی که این مطلب را درک نکنند، مرتجع و مخالف پیشرفت هستند. این سؤال، که چگونه می‌توان به چنین کعبه آمالی رسید اصولاً مطرح نمی‌شود. اما، آنچه که به جنبه واقعی علمی مسأله مربوط می‌شود، باید گفت، که کلیه تعاریفی که از موضع تفکر بورژوایی در جهت تشریح مشخصات روند «جهانی‌سازی» در مقطع امروزی ارائه می‌گردد، کم و بیش فقط توصیف مبسوط مشخصات ظاهری آن است و هیچ کمکی به شناخت ماهیت روند جهانی‌سازی، نیروهای محرکه، اشکال مشخص و ویژگی‌های آن نمی‌کند.

۳- جوهر جهانی‌سازی

آری، جهانی‌سازی یک روند عینی و ضروری است، که بشریت را در طول تاریخ خود همراهی می‌کند. جهانی‌سازی در عین حال یک فرآیند اجتماعی است که عملکرد آن ناشی از تأثیرگذاری متقابل افراد، گروه‌های اجتماعی، اقشار، طبقات، ملیت‌ها و جوامع مدنی بر روی یکدیگر خواهد بود. این روند، بلاواسطه با اهداف و منافع آنها اجین گردیده و بدین لحاظ یک اسلوب ویژه برای شناخت آن لازم است که تنها از این طریق میسر خواهد شد که ما از میراث کلاسیک مارکسیسم - لنینیسم مدد بجوئیم.

لنین می‌نویسد: «یک مارکسیست تنها ضرورت وجود یک فرآیند را خاطر نشان نمی‌کند، بلکه توضیح می‌دهد که کدام فرماسیون اجتماعی - اقتصادی به این روند محتوا می‌بخشد و کدام طبقه این ضرورت را تعیین می‌کند.» (۱)

لنین، بدنبال تکامل این تز، به این نتیجه اساسی و با اهمیت رسید که: راه‌هایی که یک ضرورت تاریخی در راستای تحقق یافتن از آن عبور می‌کند، «برحسب سرشتش» گوناگون است. تاریخ به طور عمده مسأله «بودن یا نبودن»

را مطرح نمی‌سازد، بلکه هدفش «چگونگی بودن» است. تاریخ هیچ‌گونه سیر تکاملی مشخص، تغییر ناپذیر و از پیش تعیین‌شده وقایع را نمی‌شناسد. یک روند عینی مشخص و مشابه می‌تواند به فرم‌اسیون‌های گوناگون اجتماعی-اقتصادی محتوای خود را تفویض کند. یک ضرورت یکسان و مشابه می‌تواند بنا بر موقعیت طبقات و گروه‌های اجتماعی مختلف، تعبیرات مختلفی داشته باشد. و وابسته به آن می‌توان گره مشکلات بزرگ اجتماعی را از طرق مختلف گشود. مبارزه اجتماعی درست به این خاطر صورت می‌گیرد، که کدام راه تکاملی ممکن پیروز گردد. به طور مثال آیا مشکلات جهانی امروز در اثر «پیشرفت به طور کلی» پدید آمده‌اند و یا اینکه محصول مناسبات اجتماعی کاملاً مشخصی هستند؟ نظریه پردازان بورژوازی جهانی‌سازی، از دادن جواب به این سؤال طفره می‌روند. باید سؤال کرد که خصلت راهزنانه و افراطی تولید صنعتی امروزی که به بحران منابع طبیعی و اکولوژیکی انجامیده است، چرا و از کجا ناشی می‌شود؟ آیا این ویژگی «تولید به طور کلی» است و یا آنکه این ویژگی ناشی از تبعیت تولید مادی از قوانین بازار است، که بدنبال سودورزی حداکثر تحت قوانین انباشت سرمایه، هیچ مرزی را برای انباشت بیشتر سرمایه نمی‌شناسد؟

مشکلات جهانی کلیه بشریت را در بر می‌گیرد، ولی این مشکلات توسط بشریت به طور عام پدید نیامده‌اند بلکه محصول فرم‌اسیون مشخص اجتماعی - اقتصادی سرمایه‌داری هستند و توسط گروهی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری تولید گردیده‌اند. از این رو وضع دشواری کنونی به وجود آمده است. یا کلیه بشریت باید جور سرمایه‌داری را بکشد و به خرج خود مشکلات آنرا حل کند و یا اینکه سرمایه‌داری مشکلی برای بشریت خواهد بود، که رفاه و حتی حیات آنرا به مخاطره می‌افکند.

به طور مثال این پدیده را مورد نظر قرار دهیم که بشریت در نیمه دوم قرن ۲۰ با آن مواجه گردید، پدیده‌ای که وجود آن مورد شک و شبهه هیچ کس نیز نیست و در مصوبات محافل بین‌المللی و در وهله اول کنفرانس سازمان

ملل در ریود ژانیرو در سال ۱۹۹۲ منعکس گردیده است. هسته اصلی این پدیده در این نهفته است، که ترویج و توسعه مدل تولیدی و مصرفی غرب در سطح جهان بعزت محدودیت منابع طبیعی و مرزهای اکولوژیکی غیر ممکن است. از این واقعیت غیرقابل انکار نتیجه می‌شود، که بشریت به طور کلّ باید راه و روش دیگری را برای حیات و تکامل خود جستجو کند. فرض کنیم که این راه «تکامل پایدار» نام دارد. نامی که مانند «جهانی‌سازی» هم جامع و هم غیرجانبدار است.

بعد از آن، بنا بر واقعیتی غیر قابل انکار می‌توان به نتیجه‌گیری‌های اجتماعی و سیاسی مختلف و گاه متضادی رسید و خواهیم رسید. برنامه ریزی برای «تکامل پایدار» می‌تواند تعبیرات به طور کلی متفاوتی را بدنبال داشته باشد. یکی از این تعبیرات بر این پایه است که مدل غربی تولید و مصرف تنها ویژه کشورهای «میلیاردهای طلایی» خواهد بود و بقیه جهان مؤظف است که از خودگذشتگی نشان دهد. پایه‌های تئوریک یک چنین راه‌حلی در سده هفتاد طی سلسله گزارشاتی به ابتکار «کلوپ رم» — یکی از سازمان‌های ویژه تجار و دانشمندان — پی ریزی شده‌اند. در این گزارش‌ها طرح «مرزهای رشد»، «ضریب رشد صفر» و «رشد ارگانیک» فرموله شده است. همه این طرح‌ها بیانگر ایده محدودیت کمی تکامل نیروهای مولده در چارچوب کیفی سیستم قبلی، یعنی سرمایه‌داری هستند. و بدین صورت شیدایی سکون‌ناپذیر بورژوازی پیشرفت و نیز تب‌پایان‌ناپذیر جنون مصرف به بدبینی تاریخی و تکنولوژیکی انجامید، که «پایان تاریخ» را اجتناب‌ناپذیر اعلام کرد.

تعبیر دیگر خواستار غلبه بر مدل غربی تولید و مصرف و تجدید نظر در مورد پیشرفت اجتماعی با شاخص‌های کیفی نوین است.

در برنامه «حزب کمونیست فدراسیون روسیه» در مورد این جایگزین چنین آمده است:

«... همزمان با آغاز هزاره نوین، بشریت در تاریخ خود در مقابل انتخاب هیجان‌انگیزی از راه تکاملی آینده خود

قرار گرفته است. به نظر ما فقط دو راه وجود دارد که بعلت وجود منافع اجتماعی - طبقاتی متضاد، در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند.

راه اول، خواستار محدودیت و حتی ایستایی سطح رشد اقتصاد جهانی و تثبیت ساختارهای کنونی تولید، توزیع و مصرف است. هدف این راه، جاودانی ساختن سیستم تقسیم بشریت به «میلیاردهای طلایی» و پیرامون استثمارشده آن و تثبیت حاکمیت کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته به کمک «نظم نوین جهانی» است.

راه دوم، خواستار ارتقای بی وقفه سطح رفاه همه مردم جهان، همگام با حفظ بی قید و شرط تعادل اکولوژیکی، بر مبنای تغییرات کیفی نیروهای مولده، شکل و شیوه تولید، مصرف و پیشرفت تکنیکی است.»

بنا بر این ثابت می‌گردد که جهانی‌سازی روند مشخصی نیست، می‌تواند در اشکال مختلفی تحقق یابد و

جایگزین‌های مختلفی در حین تکامل آن ممکن است. البته اصلاً ممکن نیست که در این کلاف سردرگم از

آلترناتیوهای مختلف به نتیجه مطلوبی رسید، اگر که چراغ راهنمای ما ادبیات امروزی غرب با برداشت ویژه‌اش از جهانی‌سازی باشد. میراث کلاسیک‌های مارکسیسم - لنینیسم به ما کمک می‌کند، که این مشکل بسیار غامض را درک کنیم.

مطابق با درک ماتریالیستی - تاریخی از پیشرفت اجتماعی، فرآیند اجتماعی کردن کار که کلیه مراحل تکامل جامعه بشری را درمی‌نوردد و پایه و اساس و گرایش تعیین‌کننده جهانی است، نیروی محرکه وحدت همه جانبه و عمیق آن است.

جوهر این مقوله اقتصادی در آثار مارکس و لنین به طور جامع مورد بررسی قرار گرفته است. ما کوشش خواهیم کرد تا در ادامه گفتار خود، بخشی از آن نقطه نظرات پیرامون دوران امروز را مورد توجه قرار دهیم. در اینجا باید متذکر شد، که شیوه تولید سرمایه‌داری نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای در اجتماعی کردن کار ایفا می‌کند. افزون بر این،

سرمایه‌داری پیش‌شرط‌هایی را فراهم می‌سازد که این روند از طریق دیگری، یعنی بدون استثمار انسان از انسان و بدون تضادهای طبقاتی آشتی‌ناپذیر ادامه یابد. لنین می‌نویسد: «اجتماعی‌کردن کار که به هزاران شکل و با سرعتی تزیادی به پیش می‌رود و ... به ویژه در توسعه مؤسسه‌های بزرگ، کارتل‌های سرمایه‌داری، سندیکاها و تراست‌ها و همین‌طور در رشد غول‌آسای حجم و قدرت سرمایه مالی متبلور می‌گردد، پایه و اساس اصلی مادی برای فرارسیدن غیرقابل اجتناب سوسیالیسم است.» (۲)

در نتیجه می‌توان تمام پدیده‌های امروزیین تحت اصطلاح «جهانی‌سازی» را به مثابه «شکل سرمایه‌داری اجتماعی‌کردن کار که ابعاد جهانی به خود گرفته است»، تعریف کرد.

ولی اشکال آلترناتیو مختلفی برای اجتماعی‌شدن کار وجود دارد. این روند می‌تواند در دوران کنونی از دو طریق صورت پذیرد: بدین صورت که

۱- کار هرچه بیشتر زیر یوغ سرمایه قرار گیرد،

۲- کار از سلطه قدرت سرمایه رهایی یابد.

ژرفای محتوای تاریخی - جهانی این دو بدیل آنگاه روشن‌تر می‌گردد، که به خاطر آوریم، که درک مارکسیستی از مقولات کار و سرمایه بمراتب وسیع‌تر از تعبیرات سنتی و محدود اقتصادی در باره آن‌ها است. کار بیش از هر چیز خصلت ویژه نوع انسان است، وسیله‌ای برای حفظ بقا و نیز جهت تکامل فردی و اجتماعی او. جوهر کار فقط صرف ساده انرژئی نیست، بلکه دارای سرشتی خلاق است. بهمین دلیل، از نظر مارکس کار به طور کلی «کلیه فعالیت‌های علمی، کلیه اختراعات و کلیه کشفیات است.» (۳) سرمایه، کار مرده و به صورت شیئی درآمدی است، که شکل پول و ارزش به خود گرفته و بر کار زنده حکومت می‌نماید. قانون تکاملی آن، رشد کمی و نامحدود، و بدون هیچ نوع کیفیت معینی است. برای سرمایه کاملاً بی تفاوت است، که افزایش آن در نتیجه چه

نوع کاری، برای نمونه تولید دارو و یا مواد مخدر، صورت می‌پذیرد. به همین دلیل، تضاد تاریخی کار و سرمایه‌دارای خصلتی بسیار ژرف و مرتبط با جوهر و ذات این مقولات است، که نه تنها جوانب اقتصادی، بلکه در عمل کلیه جوانب زندگی بشری را در بر می‌گیرد. جایگزینی در مقابل اجتماعی کردن کار وجود نداشته و نخواهد داشت. برعکس، یک جایگزین در مقابل نوع سرمایه‌داری آن وجود داشته، دارد و خواهد داشت. در گزارش سیاسی هفتمین کنگره کمیته مرکزی حزب کمونیست فدراسیون روسیه چنین آمده است: «سوسیالیسم به مثابه یک آموزش جهانشمول به هیچ وجه نافی روندهای همگرایی، مثل درآمیختگی متقابل اقتصاد، تعالی متقابل فرهنگ‌ها و تأثیرات متقابل تمدن‌ها بر هم در جهان نیست، بلکه تنها بدیل در مقابل اعوجاجاتی است، که ادغام جهان در سیستم سرمایه‌داری بدنبال خواهد داشت.»

جهانی‌سازی کاپیتالیستی نطفه‌های امکانات مادی برای گذار به نظم اجتماعی نوین و عادلانه‌ای را در خود می‌پروراند. برای اینکه این امکان به واقعیت تبدیل گردد، بایستی که از پوسته اجتماعی سرمایه‌داری امروزی اش رهاشده شود.

بشریت امروز در مقابل دو راهی تاریخ خود قرار گرفته است. و هیچ دلیلی وجود ندارد که جهان به موجب آن محکوم به حرکت بر طبق سناریوهایی باشد، که خالقین غربی «نظم نوین جهانی» طراحی می‌کنند.

بخش دوم: گرفتار در چنگال جهانی‌سازی امپریالیستی

۱- آیا سرمایه «اصلاح‌پذیر» است؟

در غرب و همچنین در دهه گذشته در روسیه سخن بر سر این است، که سرمایه‌داری در طی قرن بیستم و به ویژه با شروع مرحله جهانی‌سازی پس از پایان جنگ دوم جهانی، طبیعت خود را از بن تغییر داده است. فرض بر این

است که وی خصلت راهزنانه و استثمارکننده خود را از دست داده، چهره خود را بسوی انسان و در جهت ارضای حوایج آن گشوده و در اصل روز بروز بیشتر در جهت «خیر و صلاح عمومی» گام برمی‌دارد. در مقام اثبات این فرضیه، به رفاهی که ساکنین «میلیاردهای طلایی» به معنای واقعی کلمه در آن غوطه‌ورند، اشاره می‌شود. کمی صبر و تحمل، و سرمایه‌داری بطور قطعی «چهره‌ای انسانی» به خود خواهد گرفت و سپس تمام انسان‌ها در اوج رفاه خواهند زیست ...

در این باره چه می‌توان گفت؟ سرمایه‌داری بر مبنای بسیاری از شاخص‌های خود واقعاً دیگر آن سرمایه‌داری اوایل قرن گذشته نیست، ولی به چه دلیل؟

لنین در زمان خود وجود دو نوع ناهنجاری سرمایه در روسیه و همچنین در هر کشور سرمایه‌داری دیگری را گوشزد می‌کرد: یکی سرمایه‌داری دمکرات و «مردمی» و دیگری سرمایه‌داری «صدسیاه‌ها و اکتبريست‌ها» (که منظور جریان‌های دست راستی افراطی سلطنت طلب، مذهبی و ناسیونالیست اوایل قرن بیستم است). بهتر است در اینجا، این مطلب که وی طی نامه‌ای در تاریخ ۳ ژانویه ۱۹۱۱ به گورکی نوشت، بطور کامل نقل شود، زیرا که در رابطه با موضوع مورد بحث ما دارای اهمیت ویژه‌ای است.

«تضمین پیروزی بر سرمایه‌داری تنها در رشد آن نهفته است. مارکسیست‌ها حتی از یک عملکرد ارتجاعی مانند ممنوعیت تراست‌ها، محدودیت تجارت و غیره دفاع نمی‌کنند. ولی هر کس به کیش خویش، بگذار آقای خومیاکف و شرکایش (۴) در تمام ایران خطوط راه آهن بنا کنند. و بگذار که آن‌ها لیاخوف (۵) را به ایران اعزام دارند. وظیفه مارکسیست‌ها باز کردن چشم و گوش کارگران است. سرمایه می‌خورد، می‌بلعد، راه نفس را می‌گیرد و خفه می‌کند، از خود دفاع کنید.

مقاومت علیه سیاست استعماری و راهزنی بین‌المللی با سازماندهی پرولتاریا و با دفاع از آزادی مبارزه پرولتاریا،

ترمزکننده تکامل سرمایه‌داری نیست، بلکه برعکس تسریع‌کننده آن است، زیرا که سرمایه‌داری را به استفاده از شیوه‌هایی مجبور می‌کند، که هم متمدانه‌تر و هم از نظر تکنیکی پیشرفته‌تر است. ما سرمایه‌داری داریم تا سرمایه‌داری. یک سرمایه‌داری، سرمایه‌داری «اکتبريست»ها و «صد سیاه»ها است و دیگری سرمایه‌داری مردمی (واقع بین، دمکراتیک، فعال) ... پرولتاریای بین‌المللی سرمایه را از دو طرف تحت فشار قرار می‌دهد: از طرفی سرمایه «اکتبريست»ها را به سرمایه دمکرات تغییر می‌دهد و از طرف دیگر سرمایه «اکتبريست»ها را از خود دور می‌کند و آنرا به میان وحوش می‌فرستد. و این عمل پایه سرمایه را توسعه می‌بخشد و آنرا به مرگ خود بیشتر نزدیک می‌کند. در اروپای غربی اکنون تقریباً هیچ سرمایه «اکتبريستی» باقی نمانده و دیگر تقریباً تمام سرمایه موجود، سرمایه دمکرات است و سرمایه «اکتبريستی» از انگلیس و فرانسه به روسیه و آسیا کوچ کرده است. انقلاب روسیه و انقلاب‌ها در آسیا مبارزه در جهت بیرون راندن سرمایه «اکتبريست»ها و تبدیل آن به سرمایه دمکرات است. ولی سرمایه دمکرات طفلی است که دیر بدنيا آمده و قادر نیست به راه خود ادامه دهد و دیر یا زود سقط خواهد شد.» (۶)

جمع‌بندی آخر تا به امروز صحت خود را حفظ کرده است، ولی سؤالی که مطرح می‌شود، این است که از چه ريق مشخصی این پیش‌بینی تبدیل به واقعیت خواهد شد؟ در اینجا نمی‌توان از هیچ سیستم خودکاری صحبت به میان آورد. اشکال متنوعی می‌توانند وجود داشته باشند، که آن هم پدیده نامتداولی نیست.

یکی اینکه، سرمایه تا آن حد که مبارزه و مقاومت رشدیابنده به وی تحمیل می‌سازد، متمدن می‌گردد دوم اینکه «چهره انسانی» سرمایه در مراکز سرمایه‌داری در رابطه مستقیم با جهانی‌سازی قرار دارد، بدین صورت که شدیدترین و غیرانسانی‌ترین شیوه‌های استثمار از این مراکز به مستعمرات و کشورهای وابسته منتقل می‌گردد. سرمایه توانسته است خود را تا حدی با شرایط تغییر یافته وفق دهد و بطور ملموسی در مقابل خواست‌های طبقه

کارگر انعطاف بخرج دهد. این امر به طور طبیعی در درجه اول در جهت تأمین منافع سرمایه به وقوع پیوست. در توضیح علل این تغییرات نباید فراموش کرد که این تغییرات به هیچ وجه آزادانه و از روی خواست صورت نپذیرفته است. منظور ما از شرایط تغییر یافته قبل از هر چیز، پیروزی انقلاب اکتبر در روسیه و جنبش عظیم زحمتکشان در جهت احیای حقوق اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود بود، که بدنبال آن در جهان رخ داد.

سرمایه که با اعتراضات اجتماعی رشد یابنده‌ای مواجه گردیده بود، اکنون دو راه در پیش داشت که هر دوی آن‌ها را در سیاست عملی خود به کار گرفت. مشخص‌ترین دوره مربوط به دوران بحران اقتصاد جهانی در پایان دهه بیست و اوایل دهه سی قرن گذشته است. در آمریکا فرانکلین روزولت رئیس جمهور وقت یک «استراتژی نوین» (معامله نوین) را اعلام کرد، در حالی که هیتلر در جهت اعمال «نظم نوین» ابتدا در آلمان و سپس در تمام اروپا گام برداشت.

بین این دو راه گر چه اختلافات بسیاری در شکل و فرم اجرای آن وجود دارد، ولی از نظر محتوا، نکات مشترک بسیاری به چشم می‌خورد. هر دو راه واکنش مستقیم رژیم‌های حاکم در مقابل تغییر رادیکال تناسب قوا مابین کار و سرمایه در جهان، بدنبال پیروزی انقلاب اکتبر بود. هدف هر دو راه نامبرده، تقویت نفوذ دولتی بر اقتصاد بود و هر دو راه از جنبه کاربردی، مؤثر بودن عامل سرمایه را به اثبات رساندند. ولی روزولت در جهت مصالحه و گذشت با زحمتکشان پیش رفت، در حالی که هیتلر به زور متوسل شد. هر دو شیوه، هر گذشت و اغمازی را که نسبت به طبقه کارگر «خود» نشان دادند، با استثمار شدیدتر در حوزه‌های دیگر جبران کردند و سر آخر هر کدام به نوع خود تلاش گروه‌های مختلف امپریالیستی را جهت تسلط بر جهان به نمایش گذاردند. در واقع، مسأله بر سر اشکال متفاوت جهانی‌سازی هر کدام از آن‌ها بود.

و به همین علت می‌بایستی که آن‌ها در مبارزه مرگباری در مقابل یکدیگر قرار گیرند. ولی ابتکار عمل تاریخی

دیگر در دست سرمایه قرار نداشت. دیگر آن نه سرمایه، بلکه سوسیالیسم پیرومند در روسیه بود که تعیین می‌کرد، کدام راه پیروز خواهد شد. اتحاد جماهیر شوروی با سهم عظیم خود در پیروزی بر آلمان هیتلری بود که آلترناتیو فاشیستی تکامل سرمایه‌داری جهانی را غیرممکن ساخت. این میهن ما بود که مجدداً به طور تعیین‌کننده‌ای بر روند تاریخ تأثیر گذارد و جهان را از مصیبت وحشتناک و پیروزی سرمایه فاشیستی رهانید. لذا اینکه سرمایه‌داری در برخی از کشورها «چهره بشری» به خود گرفت، مطلقاً ربطی به لیاقت و شایستگی سرمایه نداشت، بلکه مدیون سوسیالیسم بود که به وزنه واقعی اقتصادی، سیاسی و اخلاقی مقابل با سرمایه‌داری تبدیل گردیده و مبارزه کلیه زحمتکشان جهان را بر می‌انگیخت.

امروز که این وزنه مقابل تضعیف شده است، مجدداً آلترناتیو فاشیستی سر بلند کرده و کوشش می‌کند تا کاملاً پیاخیزد. علامت و آثار آنرا می‌توان همه جا مشاهده کرد، به ویژه در تهاجم رشدیابنده امپریالیسم جهانی در سیاست و در اقتصاد.

همه این مطالب ثابت می‌کند، که تجزیه و تحلیل کلاسیک مارکسیستی-لنینیستی از گرایش‌های اساسی تکامل سرمایه‌داری به هیچ وجه قدیمی نشده است. بررسی خلاق تئوری لنین در مورد امپریالیسم تحت شرایط امروزین، تازگی ویژه‌ای کسب می‌کند. این تئوری دقیقاً به ما کمک می‌کند، تا جوهر جهانی‌سازی را به عنوان یک روند بغرنج تاریخی با قانونمندی‌های درونی خود و حرکت‌های ویژه‌اش بهتر درک کنیم.

۲- نو، به جای کهنه فراموش شده

لنین در اثر خود «امپریالیسم، به مثابه بالاترین مرحله سرمایه‌داری» که در سال ۱۹۱۶ به رشته تحریر درآورد، به پنج خصلت مشخصه بنیادین امپریالیسم اشاره می‌کند:

- ۱- تمرکز تولید و رشد انحصارات.
 - ۲- در هم آمیختن سرمایه‌های بانکی با سرمایه‌های صنعتی و در نتیجه پیدایش سرمایه مالی.
 - ۳- برعکس صدور کالا، صدور سرمایه اهمیت ویژه‌ای می‌یابد.
 - ۴- تقسیم جهان مابین قدرت‌های امپریالیستی و آغاز مبارزه در جهت تقسیم نوین آن.
 - ۵- شیوه فاسد و انگلی سرمایه‌داری در این مرحله از تکامل خود.
- حال پردازیم به بررسی این مشخصه‌ها در رابطه با وضعیت کنونی.

مشخصه نخست:

تمرکز تولید و رشد انحصارات

لنین نوشت: «رشد سرسام آور صنایع و روند سریع و چشم‌گیر تمرکز تولید در کارخانجات بزرگی که دائماً در حال توسعه است، یکی از شاخص‌ترین خصوصیات سرمایه‌داری است» (۷) در جریان قرن ۲۰ این حرکت امپریالیسم روز بروز بیشتر متجلی شده و اکنون ابعاد بسیار عظیمی یافته است. حتا بزرگ‌ترین انحصارات جهانی که ظاهراً به منتهای مرزهای رشد خود رسیده بودند، بیشتر توسعه می‌یابند و بزرگ‌تر می‌شوند (...)

در دهه‌های اخیر روند تمرکز تولید و رشد انحصارات کیفیت نوینی یافته است. ... نکته اساسی در اینجا نهفته است که کنسرن‌های فراملیتی امروزه چنان عملکردی یافته‌اند و دارای چنان حاکمیت و سیادت شده‌اند که تاکنون تنها از آن دولت‌های ملی بود که در گذاری تاریخی به وجود آمده‌اند. آن‌ها با تمام قوا کوشش می‌کنند تا به عاملین و مجریان حقوق بین‌المللی تبدیل شوند، ساختارهای اعمال قدرت خود را مثل پلیس و ارتش (زیر پرده استتار نیروهای حفاظتی) سازمان داده و قانونی کنند، و کوشش می‌کنند تا تحت پوشش‌های مختلف بدرون سازمان‌های بین‌المللی نفوذ کنند.

چنین گرایشی کلیت ثبات سیستم سیاست جهانی را تهدید می‌کند. اگر در دوران‌های گذشته، خلق‌ها و دولت‌های مخلوق آن‌ها مبتکران اصلی تاریخ جهان بودند، اکنون «نظم نوین جهانی» در پی ایجاد ساختار مدیریت به کلی متفاوتی در سطح جهان است. «کشورهای مستقل با مرزهای خود، قوانین مستقل خود، منازعات و جنگ بین ملت‌ها محل تجارت آزاد هستند، بدین معنی که مانع شکوفایی و پیشرفت می‌گردند، پس مرگ بر حق حاکمیت! زنده باد قدرت مدیران و بانکداران و نه سیاستمداران!» این است راه حل‌های اصلی «نظم نوین جهانی». بنا بر نظر طراحان این نظم، ساختار نوین جهانی باید بر پایه کنسرن‌های عظیم فراملیتی استوار گردد که بر مبنای اصول اقتصادی - مالی سوددهی عمل می‌کنند. دقیقاً نیز همان‌ها هستند که دایره کوچک سروران نوین جهان را تشکیل می‌دهند که جایگزین دولت‌های «از مد افتاده» با ارزش‌های سنتی خود، مانند حق سیادت، استقلال ملی، ویژگی فرهنگی و تداوم تاریخی خواهند شد.

روزنامه بانفوذ فرانسوی «لوموند دیپلماتیک» می‌نویسد: «این یک انقلاب نوین سرمایه‌داری است. جهانی‌سازی، دور افتاده‌ترین مناطق کره ما را تسخیر خواهد کرد، بدون آنکه به استقلال دولتی و یا رژیم‌های مختلف سیاسی واقعی بنهد. جهان دوران نوینی از کشورگشایی را تجربه خواهد کرد که جایگزین سیستم مستعمراتی خواهد بود. ولی برعکس گذشته، که کشورها عمدتاً در نقش فاتح ظاهر می‌شدند، اکنون مجموعه‌ای از صنایع خصوصی و گروه‌های مالی هستند، که مدعی نقش تصمیم‌گیرنده برای سرنوشت جهانند. هیچ‌گاه محفل آن‌ها به این اندازه کوچک و در عین حال تا این حد پر قدرت نبوده است.»

مشخصه دوم:

تمرکز سرمایه و پیدایش سرمایه مالی در نتیجه رشد همگون سرمایه بانکی و سرمایه صنعتی

لنین گوشزد می‌کرد که تکامل سرمایه‌داری بدانجا رسیده است که بیشترین سود نصیب «نواع» معاملات مالی

خواهد شد. «بتدریج که معاملات بانکی توسعه می‌پذیرد و در دست عده قلیلی از مؤسسه‌ها تمرکز می‌یابد، بانک‌ها نیز نقش ساده میانجی‌گری را رها کرده به صاحبان انحصارات پر قدرتی مبدل می‌شوند که تقریباً تمام سرمایه پولی جمیع سرمایه‌داران و کارفرمایان کوچک و نیز قسمت اعظمی از وسایل تولید و منابع مواد خام در یک کشور و در یک سلسله از کشورها در اختیار آنان قرار می‌گیرد. این جریان تبدیل عده کثیری از میانجیان ساده به مشتی صاحب انحصار، یکی از روندهای اساسی رشد سرمایه‌داری و رسیدن آن به مرحله امپریالیسم سرمایه‌داری است. ...» (۸) هزاران هزار از اقتصادهای خرد توسط بانک‌ها به یک اقتصاد سرمایه‌داری تمام ملی منحصر به فرد و سپس به یک اقتصاد سرمایه‌داری جهانی مبدل می‌شوند. نتیجه آن، «رشد بانک‌ها به مؤسسه‌هایی با خصلت جامع و واقعی است.» (۹)

در اینجا لنین یکی از مهم‌ترین گرایش‌های جهانی‌سازی امروزی را پیش‌بینی کرده است. یعنی سلطه سرمایه مالی که سرمایه تولیدی و صنعتی را کاملاً بزیر یوغ خود گرفته است. در طول سده گذشته نفوذ بانک‌ها به عنوان تنظیم‌کننده مالی اقتصاد جهانی روز بروز افزایش یافته است. و با رسوخ کامپیوتر در این بخش و نیز گسترش شبکه‌های اطلاعاتی جهانی، سرمایه بورس‌باز در عمل دارای مقامی مسلط و تعیین‌کننده در تمامی بخش‌های فعالیت بشری گردیده است. در چند سال اخیر، روند جهانی‌سازی بازارهای مالی شتاب بیشتری به خود گرفته است. امروزه نوسانات نرخ‌های ارز، بهره و سهام در بازارهای بورس در کشورهای مختلف به طور تنگاتنگ با یکدیگر پیوند دارند. هر تغییری در یکی از شعبات بازار تمام سیستم را بلرزه در می‌آورد.

در آغاز سده جدید، این روند همانند تمرکز تولید در چارچوب کنسرن‌های فراملیتی، وارد مرحله کیفی نوینی گردیده است. خصلت این مرحله نوین، به ویژه در این است که پول با دور زدن مرحله کالایی به بازتولید خود می‌پردازد. صف بندی پرهیجان بازارهای مجازی (ویرتوال) مالی و معاملات ارزی این روند را شتاب می‌بخشد.

مشخصه سوم:

این مشخصه امپریالیسم، بنا به گفته لنین صدور سرمایه با ابعاد عظیم است.

لنین می‌گوید: «صدور کالا صفت مشخصه سرمایه‌داری سابق بود، که در آن رقابت آزاد تسلط کامل داشت. صفت

مشخصه سرمایه‌داری نوین که در آن سیادت با انحصارات است، صدور سرمایه است. ...

برای کشورهای صادرکننده سرمایه امکان تحصیل «منافع» معینی که چگونگی آن، خصوصیت ویژه دوران

سرمایه مالی و انحصارها را مشخص می‌سازد - تقریباً همیشه وجود دارد.» (۱۰)

این خصلت امروز نسبت به سال ۱۹۱۶ تغییر چندانی نکرده است. صدور سرمایه با رشد و توسعه جهانی‌سازی اقتصاد

افزایش یافت. حتی بیش از آن، با توسعه قدرت کنسرن‌های فراملیتی، صدور سرمایه تقریباً به مهم‌ترین اصل رفاه

مالی آن‌ها تبدیل گردید. در سیستم مالی جهانی برای انتقال سرمایه‌های عظیم از یک قاره به قاره دیگر فقط چند

دقیقه لازم است. امروز به علت تحرک عمل ناشی از امکانات شبکه‌های اطلاعاتی، بسیار ساده می‌توان سرمایه‌های

هنگفتی را در سطح کره زمین جابجا کرد و این سرمایه‌ها غالباً در مسافت‌هایی نسبتاً دور از صاحبانشان به کار

مشغولند.

با این حال در درون این حرکات بظاهر درهم و برهم قانونمندی ویژه‌ای وجود دارد و اگر ما با منطق لنینی به این

سؤال پاسخ گوییم، که صادرکنندگان سرمایه امروزی بدنبال کدام منافع مقدم هستند، خواهیم فهمید که ویژگی

دوران کنونی در چه نهفته است.

جواب این سؤال به طور کلی روشن است. بسیاری از اقتصاددانان در دوران حکومت شوراهای بر این نکته تأکید

داشتند، که در دهه‌های اخیر سرمایه‌ای که توسط کنسرن‌های فراملیتی صادر می‌گشت، با این هدف در اقتصاد

جهانی به کار انداخته می‌شد که در کوتاه‌ترین مدت یک مدل جهانی تقسیم کار بین‌المللی با کیفیت نوین را ایجاد

کند. پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این روند شتاب فزاینده‌ای یافت. امروز کاملاً مشخص گردیده است، که مهم‌ترین ویژگی این مدل در تقسیم جهان به تعدادی از مناطق اقتصادی تخصصی و نابرابر حقوق است. دسته اول، شامل کشورهای بسیار پیشرفته غرب و شرکای استراتژیک آن‌ها، مانند ژاپن می‌شود که ساکنان آن‌ها در کلّ خود تصویرگر «میلیارد طلایی» هستند. این، نوعی کلان‌شهر (متروپول) امپریالیسم کلنیالیستی جهانی است، که مهم‌ترین ارگان‌های قدرت و ارگان‌های مدیریت را در خود متمرکز کرده است. «جی. آتالی» یکی از مهم‌ترین ایدئولوگ‌های جهانی‌سازی و «نظم نوین جهانی» در کتاب خود «خطوط افق» این متروپل‌ها را «مکان‌های از نظر سازماندهی بسیار پیشرفته» ای می‌نامد که «در آن قدرت، نسبت به حجم پولی که در کنترل آن‌ها است، تخمین زده می‌شود»، «پولی که به تنها معیار همگانی سنجش هر چیز تبدیل گردیده است.»

طبق پیش بینی وی، در جهان نوین «تابعیت در چارچوب کشورهای غالب، به پرارزش‌ترین دارایی... و شیئی قابل خرید و فروش در بازار آزاد پاسپورت‌ها» تبدیل خواهد شد. سطح مصرف بسیار بالایی را که معماران «نظم نوین» برای «میلیارد طلایی» در نظر گرفته اند، مستلزم وجود حجم عظیمی از تولید کالاها و عرضه خدمات است. بخش تعیین کننده‌ای از این صنعت در به اصطلاح منطقه تکنولوژیکی متمرکز خواهد شد. بر پایه محاسبات متفکران جهانی‌سازی، کشورهای «گروه دوم» که نقش تهیه کنندگان ذخایر مواد خام و صنایع بخش مونتاژ به آن‌ها محول گردیده است و کیفیت زندگی ساکنان «نواحی با سازماندهی بالا» را تضمین می‌کنند، نیز عضو این منطقه خواهند بود.

و سرانجام منطقه سوم تقسیم کار جهانی، آن مناطقی را در بر می‌گیرد که از نظر اقتصادی دورنمایی نداشته و کشورهای «میلیارد طلایی» در این مناطق هیچ‌گونه منافع مالی با اهمیتی ندارند. این کشورها به حال خود رها خواهند شد، البته بدان شرط که این آزادی مخمل سیستم جهانی مورد نظر نباشد.

خطر اصلی برای ثبات جهان، تهدید رفاه کشورهای غربی از طرف کشورهای حاشیه‌ای (مکان‌های از نظر سازماندهی بسیار نازل) است که با مردمان فقیر، همانند تبعید شده‌گان به «گتو»های مالی - اقتصادی، چالش مستمری را برای ثبات و سودمندی «نظم نوین» سبب می‌گردد. معماران «نظم نوین جهانی» مایلند این خطر را به کمک یک دیکتاتوری نظامی - سیاسی جهانی خنثا سازند.

در نتیجه، مهم‌ترین «امتیاز» صادرکنندگان امروزین سرمایه در این نهفته است، که آن‌ها به طور خزنده کنترل بر اقتصاد جهانی را بدست بگیرند و بر این مبنا مدل جدیدی از تقسیم کار بین‌المللی حاصل گردد. در ضمن این سیاست را می‌توان در سرمایه «صادر شده» از غرب به روسیه بخوبی دریافت. امروزه صدور سرمایه را «سرمایه‌گذاری اقتصادی خارجی» نام نهاده‌اند، که طنین خوشی دارد، ولی تغییری در جوهره آن به وجود نمی‌آورد. حال ببینیم که غرب از کجا این سرمایه را بدست می‌آورد، در کدام یک از بخش‌های اقتصادی روسیه به کار می‌گیرد و چه اهدافی را دنبال می‌کند؟

سرمایه‌گذاری‌های خارجی را به خودی خود نمی‌توان پدیده‌ای منفی دانست. اگر که این سرمایه‌ها در بخش‌های واقعی اقتصاد به کار گرفته شوند و به حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی روسیه کمک کنند، حتی می‌توان از این امر استقبال کرد. ولی در عمل می‌بینیم، که واقعیت موجود فاصله زیادی از این تصویر ایده آل دارد. ده سال پس از تکامل عملاً کنترل نشده «بازار وحشی» در روسیه، می‌توان به طور مستند مشخص کرد، که سرمایه‌گذاری‌های غرب در سه جهت اصلی صورت گرفته است:

۱- بخش اعظم این سرمایه‌ها در بازارهای مالی بورس متمرکز شده است. سرمایه‌هایی که در این بخش در جریان است، حتی نسبت به معیارهای غربی بسیار کلان است. برای نمونه سهم سرمایه‌گذاران غربی در هرم کلاهبرداران

(اوراق قرضه دولتی کوتاه مدت) در سال ۱۹۹۸ بنا بر تخمین ۷۰ میلیارد دلار بوده است. و در این GKO

نه بورس‌بازان ناشناس و حاشیه‌ای بلکه بزرگ‌ترین بانک‌ها و شرکت مالی غرب مثل دویچه GKO بازارهای بانک، چیس مانهاتان بانک، سولومون برادرز و غیره جولان می دهند.

نتایج این «سرمایه‌گذاری‌ها» بخوبی روشن است: سقوط روبل، افزایش چهار برابر نرخ دلار و بر اساس آن بدهی‌های خارجی روسیه، نابودی قریب الوقوع استقلال مالی روسیه و تعمیق بحران اقتصادی.

۲- بخش دوم، که سرمایه‌گذاری‌های غربی در آن جریان دارد، صنایع استخراج مواد خام است. این سرمایه‌گذاری‌ها به نحوی به کار گرفته می‌شوند که تحت کنترل کشورهای غربی، یک مکانیسم کارآمد به منظور انتقال مواد خام ارزان روسیه به کشورهای «میلیارد طلایی» را به کار اندازد. با چه نتیجه‌ای؟ طبق آمار رسمی در هفت سال گذشته نفت، گاز، فلزات سیاه، آمونیاک، آلومینیوم، مس، نیکل، چوب و فرآورده‌های صنایع چوب بُری سودمندترین صادرات روسیه محسوب می‌شوند.

مواد خام نامبرده در مجموع، سه چهارم صادرات خارجی روسیه را تشکیل می‌دهد و هر سال سهم آن نیز افزایش می‌یابد. در چشم انداز برنامه‌ها در نظر گرفته شده است که در ۲۰ سال آینده صدور گاز به اروپای غربی به طور تقریبی به میزان دو برابر افزایش یابد. قرار است تا به کمک شرکت‌های خارجی، منابع طبیعی سیبری و خاور دور مورد بهره برداری قرار گیرند و خطوط جدید لوله‌های نفت احداث شوند. سرمایه‌های خارجی در روسیه می باید از «ضمانت‌های قانونی قابل اعتمادی» برخوردار شوند. حاصل همه این‌ها چه خواهد بود، همین امروز روشن است.

کافی است تا به ونزوئلا که یکی از ۶ کشور بزرگ صادرکننده نفت است، بنگریم. در ۲۵ سال گذشته این کشور کوچک به ارزش ۳۰۰ میلیارد دلار «طلای سیاه» به خارج صادر کرده است، با این وجود هنوز نیمی از جمعیت آن در فقر زندگی می‌کند و یک چهارم نیروی قادر به کار، فاقد شغل است.

۳- سرمایه‌گذاری‌های خارجی با هدف کاهش تسلیحات نظامی روسیه و نیز در جهت ترغیب و توسعه تولیداتی که

با محیط زیست ناسازگارند (انبار زباله‌های اتمی و برخی از تولیدات صنایع شیمیایی) به کار گرفته می‌شوند. منافع غرب در این بخش آنقدر عیان است، که هرگونه تفسیری زاید به نظر می‌رسد.

در مجموع، به طور مستدل می‌توان به این نتیجه رسید که مهم‌ترین هدف سرمایه‌گذاران خارجی در روسیه اتصال این کشور به «سیستم اقتصاد جهانی» و ضمیمه کردن روسیه در مدل نوین تقسیم کار بین‌المللی به عنوان عرضه‌کننده مواد خام و زاینده تکنولوژیکی کشورهای «میلیارد طلایی» است.

مشخصه چهارم:

تقسیم جهان و مبارزه برای تقسیم مجدد آن

«دوران سرمایه‌داری نوین به ما نشان می‌دهد، که بین اتحادیه‌های سرمایه‌داران بر زمینه تقسیم اقتصادی جهان مناسبات معینی به وجود می‌آید. بموازات این جریان و در ارتباط با آن، بین اتحادیه‌های سیاسی یعنی دولت‌ها نیز بر زمینه تقسیم ارضی جهان و مبارزه بر سر مستعمرات، یعنی مبارزه در راه تحصیل سرزمین اقتصادی، مناسبات معینی به وجود می‌آید.»

این برداشت لنین تا امروز تازگی خود را حفظ کرده است. البته تشدید سرعت جهانی‌سازی، مهر خود را در کلیه حوزه‌های فعالیت بشری در مرحله امروزی مبارزه برای تقسیم نوین، کوبیده است.

تلاشی اتحاد جماهیر شوروی و اضمحلال سیستم جهانی سوسیالیسم در تسریع این حرکت مؤثر بود. محتوای اصلی این مرحله از تقسیم نوین، توسعه و نفوذ کلی امپریالیسم جهانی و در رأس آن ایالات متحده و در ادامه قانونمند این توسعه، انتقال رشد یابنده قدرت سیاسی از ساختارهای مشروع (دارای حق حاکمیت) به رهبران غیر رسمی اقتصاد جهانی است. هیچ‌گاه همانند امروز خبرگان مالی جهان به این اندازه به دستیابی قدرت سیاسی نزدیک نبوده‌اند. خطر اصلی که از این ناحیه جهان را تهدید می‌کند، در این نهفته است که انسان‌هایی که در صدد حکومت بر

جهانند، نه از طرف کسی منصوب گردیده اند، نه انتخاب شده اند، نه کسی آن‌ها را می‌شناسد. کسانی که چون هیچ مسئولیت عمومی و رسمی ندارند، جوابگوی کسی هم نیستند و در ضمن هیچ برنامه‌ای نیز به جامعه ارائه نمی‌دهند، که بتوان بر مبنای آن به نیات واقعی آن‌ها پی برد. (...)

مشخصه پنجم:

خصلت انگلی و گنبدیدگی امپریالیسم، یعنی جلوگیری از پیشرفت علمی - فنی و تکامل نیروهای مولده

لنین نوشت: «امپریالیسم عبارت است از انباشت بیکران سرمایه پولی در معدودی از کشورها، که چنانچه دیدیم به ۱۰۰ تا ۱۵۰ میلیارد فرانک اوراق بهادار بالغ می‌گردد. اینجاست سرچشمه رشد بی سابقه طبقه، یا به عبارت صحیح‌تر قشر تنزیل بگیران، یعنی کسانی که از راه «سفته بازی» زندگی می‌کنند و به کلی از شرکت در هر بنگاهی بر کنارند و حرفه آنان تن آسایست. صدور سرمایه که یکی از مهم‌ترین ارکان اقتصادی امپریالیسم است، بیش از پیش این انزوای کامل قشر تنزیل بگیران را از تولید تشدید می‌کند و بر تمام پیکر کشوری که با استثمار از کار چند کشور ماوراء اقیانوس و مستعمرات گذران می‌کند، مهر و نشان طفیلی‌گری می‌کوبد.» (۱۱) جی.

هابسون اقتصاددان انگلیسی و یکی از نخستین پژوهشگران امپریالیسم، درست صد سال پیش دورنمای تکامل امپریالیسم را این‌گونه توصیف می‌کند: «بخش عظیمی از اروپای غربی احتمالاً دارای آنچنان نما و خصلتی خواهد بود، که بخشی از این کشورها امروز دارند: جنوب انگلیس، ریویرا، که به طور عمده محل رفت و آمد توریست‌ها و به ویژه اهالی مرفه نواحی ایتالیا و سوییس است و گروه قلیلی از اشرافیان پولدار که بهره و موجب خود را از خاور دور دریافت می‌دارند، همراه با گروه نسبتاً قابل توجهی از کارمندان حرفه‌ای و بازرگانان و در کنار آن‌ها گروه بیشماری از خدمه و کارگران صنایع حمل و نقل و صناعی که تولید محصول را به پایان می‌برد. شاخه‌های اصلی صنعت از بین خواهد رفت هم‌چنانکه تولیدات انبوه مواد غذایی و نیز محصولات نیم ساخته در ابعاد کلان

هم‌چون باج و خراج از آسیا و آفریقا به اروپا سرازیر خواهند شد... این‌ها امکاناتی است، که اتحاد وسیع کشورهای غربی یا فدراسیون اروپایی کشورهای قدرتمند در مقابل ما فرا می‌نهد. این حالت نه تنها کمکی به پیشرفت تمدن جهانی نخواهد کرد، بلکه می‌تواند خطر عظیمی را از جانب زندگی انگل وار غربی بدنبال داشته باشد - تفکیک گروهی از کشورهای پیشرفته صنعتی، که طبقات بالا دست آن‌ها خراج بسیار هنگفتی از کشورهای آسیایی و آفریقایی دریافت می‌کنند و به کمک این خراج، توده بزرگی از کارمندان و خدمه را در اختیار دارند که دیگر نه در تولید کلان صنعتی و نه در کشاورزی اشتغال دارند، بلکه وظیفه آن‌ها خدمت خصوصی و یا کار در صنایع درجه دوم، تحت کنترل اشرافیت نوین مالی است.» اگر در نظر بگیریم که صد سال از زمان نوشتن این کلمات گذشته است، آنگاه از صراحت و دقت این پیش بینی متعجب خواهیم شد. این صراحت در عین حال نشانه مطمئنی برای آن است، که در صد سال گذشته هیچ‌گونه تحول کیفی در تکامل امپریالیسم به وجود نیامده است و به همین دلیل پیش بینی «هابسون» بمعنی واقعی کلمه تحقق پیدا می‌کند.

مکانیسم مشخصی، که به وسیله آن «میلیاردهای طلایی» امتیازهای یک جانبه را برای خود تضمین کرده و به خرج و حساب بقیه جهان رشد و تکامل پیدا می‌کند، صفت ویژه امپریالیسم است، که نظم اقتصادی متفاوتی را پدید می‌آورد: یکی برای خود و دومی برای دیگران.

مسأله مهم این است که تمرکز سرمایه و اجتماعی‌کردن کار به طور عینی روابط بازار در بخش تولید کلان را نابود می‌سازد. علامت مشخصه جهان امروزی تنظیم کلی اقتصاد جهانی است. موانع دولتی بر سر راه حرکت آزاد سرمایه برطرف می‌شوند. همه کشورها زیر چتر یک رژیم جامع که توسط صندوق بین‌المللی پول کنترل می‌شود، قرار می‌گیرند. این رژیم نه تنها سیاست بازارهای جهانی، بلکه سیاست تک تک کشورها را تعیین می‌کند. بدین صورت یک سازمان بورکراتیک اقتصادی به جهان تحمیل می‌گردد، که فقط و فقط منافع نخبگان اقتصادی را

تأمین می‌کند. برای این‌ها تنها منافع و حوایج خودخواهانه گروهی مطرح است. آن‌ها بقیه جهان را فقط به عنوان وسیله‌ای برای ارزیابی این حوایج و منافع می‌شناسند. کلیه این پدیده‌ها امکان حیات بازارهای واقعی و رقابت آزاد را از بین می‌برد.

۳. عالی‌ترین مرحلهٔ امپریالیسم

در کشورهای اصلی امپریالیسم مثل آمریکا، ژاپن و دیگر کشورهای عضو «گروه ۷» فرآیند تمرکزگرایی و شکل‌گرفتن مکانیسم‌های مختلف تنظیم‌های دولتی ادامه می‌یابد. از اینرو اقدامات و تدابیر مختلفی مثل برنامه ریزی‌های تکنولوژیکی، پیش‌بینی‌های درازمدت و ساختارهای متفاوت رهبری به منظور تضمین مقام ممتاز هر یک از کشورهای نامبرده در پیشرفت‌های علمی - فنی ضرور است.

در بخش‌های بسیار پیشرفته علمی و تکنیکی مثل صنعت هواپیماسازی، تکنولوژی موشکی و فضایی، ارتباطات راه دور، انرژی اتمی و غیره که نقش تعیین‌کننده در رشد اقتصادی دارند و اساس شیوه تولید تکنولوژیکی مدرن را تشکیل می‌دهند، دیگر هیچ نوع رقابت آزادی مابین سرمایه‌داران خصوصی وجود ندارد. در عمل در هر جا رقابت مابین ساختارهای دولتی است که بخش تعیین‌کننده‌ای از فعالیت‌های پژوهش علمی، ساخت و آزمایش محصولات را از نظر مالی تضمین می‌کنند و یا شرکت‌های خصوصی که در پی آنند تا بر تکنولوژی‌هایی که دارای چشم‌انداز رشد هستند، تسلط داشته باشند و در جهت تکمیل محصولات فراملی و راهبردهای تکاملی و تأثیرگذاری بر روند رقابت بکوشند. بدیگر سخن، در جهات مترقی رشد اقتصادی، آنچنان گرایش‌هایی در جهت تمرکز کلان سرمایه، قدرت دولتی و مغزها متحقق می‌گردند، که دیگر سخن گفتن از بازار آزاد مسخره بنظر می‌رسد.

و در عین حال یک الگوی ماوراء لیبرال که بنا بر سرشتش یک رژیم هرج و مرج سیال است به بقیه جهان تحمیل

می‌شود تا بر مکانیسم‌های مبادله نابرابر که به یاری آن‌ها «میلیاردهای طلایی» کشورهای حاشیه‌ای را استثمار می‌کنند، سرپوش گذارده شود. این مکانیسم متکی بر عدم برابری قیمت‌ها، تمرکز و به جیب زدن حقوق بازنشستگی روشنفکران توسط کشورهای پیشرفته و هم‌چنین بدهکاری ناشی از وابستگی است.

«بازار آزاد» دیگر عنصر طبیعی و لازم برای تکامل اقتصادی نیست. «بازار آزاد» اکنون به حربه ویژه‌ای برای استثمار کشورهای حاشیه‌ای تبدیل گردیده است. در مقیاس جهانی بازار به عکس خود تبدیل می‌گردد. از «نظر تئوریک» بازار محلی است که در آن مبادله پایاپای صورت می‌گیرد، در حالی که اکنون بازار محل مبادله نابرابر گردیده است.

در اینجا امپریالیسم خصلت انگلی خود را بدین صورت بروز می‌دهد، که مغل پیشرفت اجتماعی گشته و روابط بازاری - کالایی و پولی را که به طور عینی کهنه شده است، به نحو مصنوعی در قید حیات نگاه می‌دارد. تئوری نئین در مورد امپریالیسم به عنوان سرمایه‌داری گنبدیده روز به روز بیشتر تأیید می‌گردد.

البته امروزه این تز، سوژه مورد پسند کم‌دین‌ها است. آیا واقعاً مسخره نیست در زمانی که کشورهای غربی دچار تب مصرف شده‌اند، از گنبدیدگی اقتصادی سخن گفت؟ ولی چنانچه نقطه نظرات کمیک را بکناری نهیم، خواهیم دید که سرمایه نیروی مولده انسان‌ها را بی‌وقفه بسوی بن‌بست می‌راند.

این را دیگر همه می‌دانند، که انحصارها همیشه امتیاز برخی اکتشافات به ثبت رسیده را بدین خاطر احتکار نمی‌کنند، که از آن‌ها در تولید استفاده کنند، بلکه هدف کاملاً متفاوتی را تعقیب می‌کنند. و این عملی است متداول که تا به امروز نیز ادامه دارد. ولی مشکل فقط این نیست که این اکتشافات در انبار خاک می‌خورند، بلکه جوّ تب مصرف لجام گسیخته، جستجو برای تکامل نیروهای مولده در جهات دیگر را غیرممکن می‌سازد.

علل آن بسیار عمیق است و در سرشت سرمایه نهفته است. سرمایه «شیئی» است بدون کیفیت. کمیت، تنها

کیفیت آن است. بهمین دلیل سرمایه نوع دیگری از تکامل خود را به غیر از رشد کمی و خطی نمی‌شناسد. یک میلیون دلار خوب است، یک میلیارد دلار بهتر، یک بلیون دلار که دیگر زهی سعادت ...

کاپیتالیسمی که امروز در بخش عظیمی از کره زمین حکمفرما است در ۵ سده حیات خود از نظر ظاهری تغییرات فاحشی نموده، ولی خصلت نهادی و اساسی خود را بی هیچ تغییری حفظ کرده است.

«تولید به طور کلی» به مثابه پیش شرط طبیعی حیات بشری کماکان به شکل مشخص - تاریخی خود، یعنی ارزش، ارزش اضافه و سرمایه وجود دارد. و ویژگی اساسی سرمایه در این نهفته است که هیچ معیار کیفی درونی ندارد و فقط در تلاش رشد کمی بی انتها است.

دقیقاً همین نکات کلیدی یعنی تبعیت تولید کالاها از انسان با کیفیت‌های مختلف (چه از نظر ارزش استفاده مادی و چه معنوی) از قوانین کاملاً کمی تولید سود (ارزش مبادله) و در نتیجه نقشی که پول به مثابه معیار سنجش حاکم بر هر چیز و بر هر رابطه‌ای ایفا می‌کند، تعیین خصلت صنعتی تولید سرمایه‌داری است، خصلتی که کلیه سیستم‌های ارزشی زیر بنایی و روبنایی، اولویت‌ها و اهداف، انگیزه‌ها و رفتار اقتصادی و اجتماعی این سیستم را مشخص می‌کند.

* ثروت اجتماعی در وهله اول «انباشت عظیم کالاها» (۱۲) به شرطی که قابل تبدیل به پول باشند، فهمیده می‌شود.

* در نتیجه پیشرفت اجتماعی، بمعنی تزاید پایان ناپذیر کمی و رنگارنگ کالاها تعبیر می‌گردد.

* تولید پیش از هر چیز به مثابه استثمار همه جانبه مادی و معنوی نیروی انسان و منابع طبیعی تلقی می‌گردد.

همیشه از این اصل پیروی می‌شود که «هرچه که از نظر فکری ممکن است، باید از نظر عملی نیز تحقق پذیر

باشد.»

* خلاقیت تولید پیش از هر چیز در چارچوب مقولات کمی بدون در نظر گرفتن ابعاد کیفی مثل هزینه‌های جاری اجتماعی و یا عواقب ممکن آن برای محیط زیست و یا زندگی نسل‌های آینده، محک می‌خورد.

* انسان به صورت یک اتم منفرد اجتماعی ظاهر می‌شود، که به عنوان مالک خصوصی در وضعیت دایمی «جنگ همه علیه همه» قرار دارد.

* و بازار به عنوان شرط و صحنه طبیعی حیات انسانی (بازار کالا، بازار کار، بازار سرمایه، بازار ایده و غیره) شناخته می‌شود.

کلیه این ویژگی‌های خاص، سرمایه‌داری را به طور مشخص از فرم‌اسیون‌های اقتصادی - اجتماعی ماقبل آن متمایز می‌سازد. مارکس نوشت: «در سیستم‌های قدیمی هیچ‌گونه بررسی و تفحصی را در این مورد که کدام شیوه زمینداری بازدهی بیشتری دارد و ثروت بیشتری را تضمین می‌کند، نمی‌یابیم. ثروت به مثابه هدف تولید ظاهر نمی‌شود... سؤالی که همیشه مطرح می‌گردد، این است که کدام شکل مالکیت بهترین شهروندان را برای دولت تضمین می‌کند...؟» «ماکس وبر» نیز در این مورد با مارکس هم نظر است که شکار آزمندانه کاپیتالیستی به دنبال سود، به مثابه خود هدف، «با بینش اخلاقی تمام دوران‌ها در تضاد است.»

از آنجایی که سرمایه‌داری برای اولین بار در تاریخ جهان اهداف تولید را از اهداف انسان جدا ساخت، در نتیجه تأثیر انقلابی فوق‌العاده‌ای در تکامل نیروهای مولده و زایش سیستم اقتصاد جهانی پدید آورد. با هر گام نوینی در این جهت، تضادهای سیستم سرمایه‌داری نیز به مرحله نوینی ارتقاء یافتند.

بهترین نمونه را می‌توان دوران پس از جنگ دوم جهانی نام برد. در این دوران، گروه کشورهای سرمایه‌داری تکامل یافته با استثمار بی‌امان مادی و معنوی ذخایر و نیروی کار بخش عظیمی از کره زمین، وارد به اصطلاح جامعه مصرفی گردید. در این مرحله به حداکثر رسانیدن مصرف توده‌ای به یکی از شرایط مهم برای عملکرد

سرمایه که به حداکثر رسانیدن تولید است، تبدیل گردید.

فیلسوف معروف شوروی «م. آ. لیفشیز» که این تغییرات را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده است، می‌نویسد:

«دورانی وجود داشت که در آن ویژگی سرمایه‌داری نسبت به سایر شیوه‌های تولیدی که هدفشان در چارچوب مصرف خلاصه می‌شد، در تکامل پرشتاب‌تر تولید ابزار تولید تجلی می‌یافت، لکن امروز عقربه جهت‌نمای سود با رغبت به سوی دیگر تمایل نشان می‌دهد که در نتیجه برخی تغییرات ساختاری در تولیدات نهایی صنعتی را موجب گردیده است. جامعه سرمایه‌داری در جستجوی آن سرچشمه‌های حیاتی که هنوز مورد بهره‌برداری قرار نگرفته اند، توجه خود را مجدداً به تولید کالاهای مصرفی معطوف می‌سازد.... ولی از آنجایی که هدف اصلی جامعه سرمایه‌داری بدون تغییر می‌ماند، نمی‌توان از تولید برای بشر، جهت رفع حوایج واقعی او و از موضع سودمندی اجتماعی در چارچوب شرایط تاریخی موجود سخن گفت. تناقض در اینجا نهفته است، که سرمایه که توجه خود را به بخش مصرف آنهم در سطح نوین تکنیک که در آن جنبه کیفی و طبیعی نقش مهمی ایفا می‌کند، معطوف ساخته است، نسبت به محتوای آن کماکان بی‌تفاوت بوده و در چنگال روح رشد بی‌انتهای ارزش مانند همیشه اسیر مانده است. کیفیت کالا می‌تواند بسیار مرغوب، ولی سودمندی آن کاملاً تخیلی و موهوم و یا حتی بسیار منفی باشد. با وجود این، بنا بر منفعت تجارتهی اش این کالا در سطح کلان تولید گشته و مصرف آن تحت هر شرایطی تحمیل می‌گردد.»

در اصل، موضوع بر سر شیوه نوینی از اجبار در کاری بسیار متراکم و بر سر شیوه عملکرد نوین سرمایه است تا در طبع دائماً متغیر مصرف‌کننده چشمه‌های سود نوینی بیابد. مصرف‌مانند دیگر جوانب زندگی اجتماعی به بت تبدیل می‌گردد. مصرف، از یک عملکرد طبیعی ارگانیسم بشری به تشریفاتی «مذهبی» و یا «وظیفه مقدس» ارتقاء می‌یابد، که موقعیت اجتماعی فرد به اجرای خستگی‌ناپذیر آن وابسته است.

الزام به کار بگونه متناقضی شکل الزام به مصرف به خود می‌گیرد، که به کمک وسایل مختلف تحقیق و در مرحله اول تبلیغات تجاری، روز بروز احتیاجات مادی و معنوی تازه و تازه‌تری را به مردم القاء می‌کند. خصلت تصنعی و تغییر شکل داده نیازها بیش از آنکه یک استثنا باشد، تبدیل به هنجار می‌گردد، زیرا که سودمندی عینی هر کالایی جنبه فرعی به خود می‌گیرد و صرفاً نو بودن آن به مهم‌ترین صفت کالا تبدیل می‌گردد.

به آن ناظر خارجی که شرکتی در این مناسبات ندارد، بایستی که الزام در مصرف، به مثابه مسأله‌ای کاملاً غیرقابل فهم و در هر حال جذاب‌تر از نیاز و کمبود مصرف شناسانده شود. و به طور طبیعی نیز اینطور است. سرمایه‌داری برای اولین بار در تاریخ، شرایط عینی برای ریشه کن کردن گرسنگی و نیاز را پدید می‌آورد. لکن این روند به شکلی صورت می‌پذیرد که خصلت از خود بیگانه شده مناسبات اجتماعی سرمایه‌داری بیش از پیش تعمیق می‌یابد. این عینیت مورد قبول کلیه متفکران جدی و صادق، با هر نوع برداشت سیاسی و فلسفی است.

«اریش فروم» اثر خود «انقلاب امید» را با این مدخل ویژه آغاز می‌کند: «در میان ما شبحی در حرکت است که فقط برخی آنرا به وضوح می‌بینند. این شبح روح قدیمی کمونیسم و یا فاشیسم نیست. این شبح نوینی است: یک جامعه کاملاً مکانیزه شده که هدف خود را تولید حداکثر و مصرف حداکثر قرار داده و توسط کامپیوترها هدایت می‌شود. در چنین روند اجتماعی، انسان به یک بخش هر چند روغن خورده و تعمیر شده ولی بی حرکت، بی روح و بی عاطفه از دستگاه کلی تبدیل گردیده است. با پیروزی جامعه نوین، فردیت و زندگی خصوصی ناپدید خواهند شد. احساس همدردی با دیگران به یاری تأثیرگذاری روان‌شناختی و دیگر روش‌های مشابه و هم‌چنین به کمک مواد مخدری که در عین حال نوعی از تجربیات خودنگری را ممکن می‌سازد، سازماندهی می‌شود.» (۱۳)

آزادی‌های فردی بیش از پیش مفهوم واقعی خود را از دست می‌دهد و به این امکان تقلیل می‌یابد که مابین صدها و هزاران نوع کالای عملاً مشابه ولی دائماً در حال تغییر (کاندیداهای ریاست جمهوری، سریال‌های تلویزیونی،

محصولات فرهنگ جمعی ... در چارچوب از قبل مشخص شده‌ای یکی را انتخاب کند. ولی حتا همین بدلِ ناقصِ آزادی برای اقلیتی، کماکان رشد مستمر محدودیت آزادی برای اکثریتی را بدنبال دارد. مصرف انبوه «میلیارد طلایی» که در کشورهای حاکم سرمایه‌داری وجود دارد، بر پایه کم مصرفی مزمن و بینوایی کامل و یا نسبی بخش عظیمی از مردم کره زمین ممکن است.

امپریالیسم ترمزکننده تکامل اجتماعی است و آنهم بنحوی بسیار زیرکانه.

* اول، تئوری‌های «مرزهای رشد»، «رشد صفر درصد» و غیره را اختراع کرده و اشاعه می‌دهد، البته برای «کشورهای حاشیه‌ای» و نه برای خود.

* دوم، به طور مصنوعی آنا‌رشی بازار را توسعه می‌بخشد و آنرا به کشورهای استثمارشده تحمیل می‌سازد تا پیشرفت این کشورها را عقب افکند.

* سوم، سرمایه‌داری کماکان تولید کالاها را تابع تولید ارزش اضافه می‌نماید. این بمعنی ثابت نگهداشتن کیفیت گذشته در چارچوب رشد خطی کمی و نیز به معنای یک بن بست واقعی از نقطه نظر اجتماعی و زیست محیطی است.

* و سرانجام چهارم، امپریالیسم تبلور واقعی آزادی و استقلال انسان‌ها را مانع می‌گردد. امپریالیسم ترمزکننده تکامل شخصیت به مثابه عمده‌ترین و بر حسب ماهیتش، تنها ثروت اجتماعی است.

اگر منطق لنین بدین صورت دنبال شود، می‌توانیم «نظم نوین جهانی» که هدف نهایی جهانی‌سازی است را بالاترین مرحله امپریالیسم نام بگذاریم، که در مقایسه با امپریالیسم کلاسیک از برخی ویژگی‌ها برخوردار است. این ویژگی‌ها در عین حال که رابطه «ژنتیکی» آنرا با اشکال تاریخی گذشته سرمایه‌داری روشن می‌سازد، بر جوانب نوین آن نیز تکیه می‌کند.

مشخصات اصلی «نظم نوین جهانی»، یعنی امپریالیسم در دوران جهانی‌سازی را می‌توان اینطور فرموله کرد:

* ۱- به اسارت درآوردن نهایی سرمایه تولیدی و سرمایه صنعتی توسط سرمایه مالی، که قادر است با دور زدن مرحله کالایی مادی خود را بازتولید کند.

* ۲- تغییر مناسبات بازار به مکانیسم تصنعی واحدی از مبادله نابرابر، به مثابه پرده‌ای که زیر استتار آن اجبار غیر اقتصادی و تاراج کشورها و خلق‌های زیادی صورت گیرد.

* ۳- تثبیت مدل جهانی جدیدی از «تقسیم کار بین‌المللی»، که بی‌عدالتی و نابرابری‌های ننگین اجتماعی را در مقیاس جهانی بمراتب تعمیق خواهد بخشید.

* ۴- افزایش چشمگیر نفوذ سیاسی کنسرن‌های فراملیتی و گروه‌های مالی - صنعتی که مدعی حاکمیت نامحدود و اختیارات حقوقی بدون کنترل در سیستم روابط بین‌المللی هستند.

* ۵- از دست دادن قابلیت کنترل بر روندهای جاری اقتصادی توسط دولت‌های ملی. بازنگری در قوانین اساسی حقوق بین‌المللی در جهت لغو مفهوم استقلال دولتی و ایجاد ساختارهای قدرت جهانی، یعنی همان دولت جهانی معلوم الحال.

* ۶- تهاجم فرهنگی و اطلاعاتی در جهت تخریب ارزش‌های سنتی و ایجاد یکنواختی فکری، آنهم در نازل‌ترین و بدوی‌ترین شکل خود.

* ۷- خصلت انگلی. کنسرن‌های فراملیتی فقط و فقط در رابطه با منافع خودخواهانه خویش است، که مزایای اصلی ناشی از به کارگیری تکنولوژی عالی و وحدت منابع را مورد استفاده قرار می‌دهند. بقیه جهان به سقوط در

سراشیبی تنزل و فرورفتن در ورطه فقر گریزناپذیر محکوم می‌گردد.

* ۸- فساد و محدودیت کیفی رشد تکنیکی.

اخیراً برخی از دانشمندان مارکسیست روس بدین نتیجه رسیده‌اند که مرحله فعلی جهانی‌سازی صحت همان پیش‌بینی مشهور «ک. کائوتسکی» درباره امکان ورود سرمایه‌داری به فاز مافوق‌امپریالیستی را تأیید می‌کند. همان‌گونه که وی نوشت: «استثمار همگانی جهان توسط سرمایه مالی متحده بین‌المللی جایگزین مبارزه سرمایه‌های ملی گردیده است.» این امر می‌تواند بقول وی «دوران نوینی از توقع و امید در چارچوب مرزهای سرمایه‌داری» را پدید آورد، که به طور مثال بشریت را به سوی صلح و خلع سلاح هدایت کند.

لنین ثابت کرد که این‌گونه امیدها کاملاً غیرواقعی است، وی در عین حال و با توجه به گرایش عمومی، منکر امکان پذیر بودن فاز ماورا‌امپریالیستی نبود. «شکی نیست که تکامل در مسیر پیدایش یک تراست جهانی به پیش می‌رود، که بدون استثنا کلیه شرکت‌ها و بدون استثنا کلیه کشورها را خواهد بلعید.» وی با این وجود تأکید کرد که: «این تکامل تحت آنچنان شرایطی، با چنان سرعتی، و تحت آنچنان تضادها، بحران‌ها و لرزه‌هایی که نه فقط اقتصادی، بلکه سیاسی، ملی و غیره نیز است، صورت می‌پذیرد، که الزاماً قبل از آنکه باعث پیدایش یک تراست جهانی، یا سیستم ماورا‌امپریالیستی و یا وحدت سرمایه‌های مالی ملی گردد، ناچاراً امپریالیسم را به انفجار خواهد کشید و سرمایه‌داری به ضد خود تبدیل خواهد گشت.» (۱۴)

این پیش‌بینی در اساس خود تأیید گردیده است، گرچه نمی‌توان منکر برخی تضادها و زیگزاک رفتن‌ها در آن بود.

برداشت‌های آلامد امروزی از جهانی‌سازی به مثابه «انقلاب نوین کاپیتالیستی» دارای هیچ پایه و اساسی نیست. برعکس، ما شاهدیم که سرمایه کوشش می‌کند تا بهر قیمتی و با هر حربه‌ای (که در بین آن‌ها حربه‌های اعمال زور تفوق دارند) از تحولات ضرور ناشی از سطح امروزی تکامل نیروهای مولده جلوگیری به عمل آورد. رشد تنها رشد کمی است، آنهم در چارچوب اقتصادی - اجتماعی و تحت شرایطی که برحسب سرشتش، از نظر محتوا

بدون تغییر می ماند.

مناسبات استثماری و کلیه تضادهای ناشی از آن در کاپیتالیسم، غلبه پذیر نیست. آن‌ها فقط شکل خود را تغییر داده

و به سطح نوینی ارتقاء یافته اند. اگر در جوامع «میلیاردهای طلایی» هنوز به طریق مشروط ممکن است تا از

تخفیف تضادهای اجتماعی و طبقاتی سخن گفته شود، تنها به این علت است که تضادها در سطح بین‌المللی بنحوی

سابقه‌ای تشدید یافته است. امروز آن‌ها جهان را به «شمال غنی و جنوب فقیر» تقسیم می کنند، که به هیچ وجه

خفیف‌تر از تقسیم گذشته به پرولتاریا و استثمارکنندگان آن در مقیاس تک تک کشورها نیست. تضادهای

سرمایه‌داری نه تنها مهار نشده، بلکه مقیاسی جهانی یافته اند.

تحول واقعی کیفی فقط در «تبدیل» امپریالیسم به سوسیالیسم ممکن است. تنها تحت چنین شرایطی انقلاب

تکنولوژیکی واقعی و گذار به تکنولوژی پسا صنعتی مقدور است.

تعویض اساسی مدل سرمایه‌داری تولید و مصرف، هم‌چنین سازماندهی به طور اساسی نوین نحوه و شیوه تکنولوژی

و نیروهای مولده انسانی و غلبه بر ایده آل موجود از «مصرف همگانی»، به شیوه زندگی که اساساً محدودیتی در

مصرف نمی‌شناسد، ضروری است.

بخش سوم: بدیل سوسیالیستی

در گزارش سیاسی به کنگره هفتم حزب کمونیست فدراسیون روسیه چنین آمده است: «یا نظم نوین جهانی و

دیکتاتوری فراملیتی که چهار پنجم جمعیت کره زمین را به زیر یوغ اقتصادی و فرهنگی می کشد و یا نوسازی بر

پایه‌های سوسیالیستی. این است انتخابی که در مقابل ما قرار گرفته است.»

۱- نیروی نوین

جهانی‌سازی امپریالیستی پایه‌های اجتماعی برای مقاومت در برابر قدر قدرتی سرمایه را به طور اساسی توسعه بخشیده است. شناخت جهات ویژه این نیروی مقاومت که سرنوشت تمامی کره زمین به درجه آگاهی و سازمانی آن

وابسته است، ضروری خواهد بود. این نیرو ترکیب شده است از:

* کارگران مدرن و یا به صورتی وسیع‌تر، طبقه تولیدکننده؛

* جنبش‌های رهایی بخش ملی؛

* و جنبشی که در جهت نجات فرهنگ از تهاجم بی‌فرهنگی قدم به میدان نهاده است.

طبقه کارگر به همان نسبت که خصلت کار مولد تحول می‌پذیرد، تغییر می‌یابد. در اسناد حزب کمونیست

فدراسیون روسیه به گرایش‌های اساسی در تبلور نوع نوینی از کار مولد تأکید شده است. در جریان پیشرفت علمی -

فنی و با رشد نقش علم در تولید و افزایش درجه عملکرد اتوماسیون و به کارگیری ماشین‌های خودکار در امر

تولید، ثروت‌های مادی پدید آمده کمتر به کار بلاواسطه و مدت انجام آن وابسته است، بلکه بیشتر به ظرفیت و

ابعاد روندهای مادی، انرژی و اطلاعاتی که توسط کار سازماندهی شده و بچریان افتاده است. بدان معنی که

ثروت‌های پدیدآمده به سطح توانایی‌های علمی فرد و اجتماع در روندهای طبیعی و تکنولوژی وابسته است. کار

خلاق در درجه اول به کار فکری تبدیل شده است.

بدین دلیل «تکامل انسان اجتماعی» به قول مارکس، می‌رود تا به مهم‌ترین اساس و پایه تولید و ثروت تبدیل

شود. به همین صورت ساختار سرمایه‌گذاری‌ها تغییر می‌یابد. سرمایه‌گذاری برای انسان‌ها در زمینه تربیت،

آموزش، فرهنگ، علم، بهداشت و بخش‌های اجتماعی اولویت می‌یابد. مقیاس ثروت اجتماعی نه بر حسب میزان

ساعات کار و ارزش مبادله پدید آمده از آن، بلکه توسط مقدار زمان صرفه جویی‌شده، یعنی اوقات فراغت که به

مثابه عرصه لازم و ضروری جهت تکامل دایمی و همه‌جانبه شخصیت، سنجیده می‌شود.

تغییر خصلت کار باعث می‌شود تا مفهوم انگیزه و نیروی محرکه خلاق آن به طور دایم رشد یابد. کار که هنوز به عنوان وظیفه و الزام جبری در محدوده افق تنگ سرمایه‌داری باقی مانده است، رفته رفته به هدفی برای خود تبدیل می‌گردد و دارای ارزش استفاده مستقلی می‌گردد، که طبیعی است و با طبیعت بشر و شکل و شیوه حیات یک ارگانیزم زنده مطابقت دارد و به مثابه روند تکامل موجب تحقق قابلیت‌های خلاق شخصیت خواهد شد.

با تغییر خصلت کار، انقراض برگشت ناپذیر دورانی که تولید خواهان کارگر خصوصی و یا پیچ و مهره انسانی بود، فرا خواهد رسید. در بخش‌های پیشرفته امروزی، رشد وزن ویژه کار فکری روز بروز افزایش می‌یابد.

فعالیت‌های تفحصی علمی، کارهای آزمایشی و ساختاری و همچنین برنامه‌های انفرماتیکی به اجزای اساسی و جدایی ناپذیر تولید تبدیل می‌گردند. صفوف شاغلین به کارهای تولیدی روز بروز توسط کسانی که به قشر روشنفکران علمی- فنی تعلق دارند، گسترده‌تر می‌گردد. بر این پایه، آرام آرام هسته مترقی نوینی در درون طبقه کارگر پدید می‌آید، که تولیدکنندگان کارهای فکری و یدی را در بر می‌گیرد. آن‌ها توسط سازماندهی علمی تولید و انضباط آگاهانه و به واسطه روندهای تکنولوژیکی مدرن که مقتضای مرحله والایی از هماهنگی در روند تولید، در خلاقیت، در تخصص‌های شغلی و تکامل فرهنگ همگانی است، به اتحاد خواهند رسید.

طبقه مترقی مدرن که حامل پیشرفت اجتماعی و بلندگوی منافع مشترک خلق است، ترکیب گشته از:

* تولیدکنندگان آن محصولات مادی که از تکنولوژی و سطح علمی والایی برخوردارند (سخت‌افزار). دانشمندان، طراحان، تکنیسین‌ها، پرسنل مدیریت و کارگران متخصص که بخش فکری در کارشان غالب است.

* تولیدکنندگان برنامه‌ها (نرم‌افزار) که مسئولیت عملکرد سیستم تولیدی و اطلاعاتی و همچنین زیربنای اجتماعی به عهده آن‌ها است. در فعالیت این بخش از زحمتکشان، علم و شناخت‌های علمی و رشد چشم‌گیر شخصیت، عنصر

محركه نیروی مولده است.

* تمام کسانی که مسئولیت «تولید» انسان به مثابه سوژه کار و زندگی اجتماعی به عهده آنهاست مثل مریبان، آموزگاران، اساتید، پزشکان، و شاغلین به کار در بخش‌هایی که اوقات فراغت و استراحت انسان‌ها را شکل می‌دهند. امروزه، مهم‌ترین سرمایه‌گذاری تولیدی در نتیجه فعالیت این بخش در قالب صرف هزینه برای انسان و جهت تکامل فردی او انجام می‌شود. بهمین علت آنها نیز بمعنی کامل کلمه کارگران تولیدی محسوب می‌گردند. و بدین صورت در مقابل چشمان ما طبقه کارگر نوین، طبقه کارگر قرن ۲۱ شکل می‌گیرد.

بدیهی است که یک راه طولانی در پیش است تا کلیه اقشار و نمایندگان طبقه کارگر به سطح بخش پیشرفته این طبقه برسند، ولی وقتی که در مورد نیرو و امکانات تاریخی طبقه کارگر به طور کلی سخن می‌رود باید همیشه این واقعیت را مد نظر داشت.

ادامه توسعه این هسته رهبری کننده که نشانه‌های سیر حرکت یک جامعه بی طبقه را با خود حمل می‌کند، توسعه صفوف آن توسط بخش‌های نوین زحمتکشان، تکامل و رشد بهترین و اساسی‌ترین خصوصیات و ویژگی‌های این هسته و توسعه تدریجی آن در گستره جامعه، همه و همه به طور ماهوی روند غلبه بر تقسیم طبقاتی خواهد بود.

کمونیست‌ها در این هسته پایه‌های اصلی اجتماعی خود را می‌یابند و در وهله اول ایده‌های خود را جهت آگاه ساختن و تحقق منافع طبقاتی این هسته در مقیاس‌های ملی و بین‌المللی در اختیار آنها می‌گذارند. در برنامه حزب

کمونیست فدراسیون روسیه آمده است: سرنوشت نه تنها روسیه بلکه تمدن بشری در قرن ۲۱ در دست‌های این

پیشتازان اجتماعی است.

در رابطه متقابل این طبقه نوین با سرمایه به طور ملموسی روشن می‌گردد، که استثمار دارای دو جنبه است: جنبه مادی و جنبه انسانی و معنوی. جهانی‌سازی حوزه وسیعی از استثمار فکری کار توسط سرمایه را در بر می‌گیرد. پس

از اینکه زحمتکشان به سطح معینی از رفاه دست می‌یابند، آشکار خواهد شد که فقر معنوی کما بیش مانند فقر مادی یک امر واقعی است. مبدل‌شدن به زایده شبکه اطلاعاتی جهانی همانقدر باعث فساد شخصیت می‌گردد که مبدل‌شدن به زایده ماشین. جنبه مخرب‌تر و هولناک‌تر برای شخصیت، تبدیل انسان به «ماشین مصرف‌کننده»، یعنی یک حلقه مطیع در زنجیره چرخش سرمایه «پول - کالا - پول» است. در این میدان سرمایه حکم می‌راند و نقش انسان تنها همان نقشی است، که حلقه در زنجیر چرخش سرمایه باید ایفا کند.

کوشش‌های فراوانی صورت می‌گیرد تا این چهره دوم استثمار برای انسان مخفی بماند. بهمین دلیل دستگاه عظیمی برای تنظیم مکارانه رفتار انسانی پدید آمده است. بجای آنکه شخصیت پرورش داده شود، آگاهی و حوایج انسان به کمک تبلیغات تجارتي و تکنولوژی روابط اجتماعی مسخ می‌شود. بجای آموزش سیستماتیک فقط آن چیزی که مستقیماً به فعالیت شغلی انسان مربوط است، آموزش داده می‌شود و بدین طریق انسان‌های یک بعدی پرورش داده می‌شوند. در عوض فرهنگ و هنر، شوهای بنجل بدوی عرضه می‌گردد و تنوع شخصیت‌ها، فرهنگ‌ها و ویژگی‌های ملی به یکسان‌سازی بیهوده‌ای تبدیل می‌گردد.

این است امپریالیسم اطلاعاتی و فرهنگی، یعنی یکنواخت کردن فکری و روحی در سطحی بدوی و واحد. سرمایه‌داری باعث پژمردگی خلاقیت فکری و برعکس، عامل رشد انواع بدل‌ها از جمله ایهام‌گرایی است. تهدید استقلال فکری و عملی، اصالت و خودمختاری شخصیت، خصلتی توده‌ای و جهانی بخود می‌گیرد.

مبارزه علیه ویژگی‌های ملی خلق‌ها شکل نوینی از کوشش سرمایه‌داری در جهت احراز سلطه جهانی است. جنگ لیبرالیسم علیه سنن تاریخی و مبارزه یک مجموعه بین‌المللی از قدرتمندان مالی علیه سیادت و استقلال دولت‌های ملی، بخشی دیگر از مجموعه تلاش‌های سرمایه‌داری در جهت تسلط کامل بر جهان بشمار می‌رود. لنین در وصیت‌نامه سیاسی خود پیروزی سوسیالیسم را مستقیماً منوط به پیروزی مبارزات رهایی‌بخش ملی خلق‌های زیر

سلطه دانسته است.

۲- راه‌های برون‌رفت

سوسیالیسم تنها زمانی قادر خواهد بود مجدداً ابتکار عمل را بدست گیرد، که نیروهای مولده را بسوی راه کیفی دیگری هدایت کند، راهی که بر پایه تکامل حساب‌شده گرایش‌های نوین پیشرفت‌های علمی - فنی بنا شده است. در برنامه حزب کمونیست فدراسیون روسیه این راه، تکامل بهینه سوسیالیستی، نام گرفته است.

اساس متدولوژیکی هدایت‌کننده در تجزیه و تحلیل تغییرات در حال وقوع، طرح شیوه تولیدی تکنولوژیکی است که کارل مارکس به طور جامع در کتاب خود «سرمایه» و به ویژه در یادداشت‌هایش که قبل از نگارش کتاب در این رابطه تهیه شده بود و مدت‌ها خارج از حیطه کنکاش دانشمندان قرار داشت، مطرح کرده است. وی نوشت: هر فرم‌اسیون اقتصادی - اجتماعی تنها به شرطی می‌تواند به طور نهایی غالب گردد که آنچنان نیروهای مولده و آنچنان ابزار تولیدی را پدید آورد که در نتیجه تکامل آنها، مناسبات تولیدی ویژه آن فرم‌اسیون به حقیقت نه تنها اجتماعی، بلکه تکنولوژیکی تبدیل گردد، یعنی هنگامی که دارای پایه و اساس تکنیکی و مادی مناسب گردد. در نتیجه، سؤال اصلی این خواهد بود که سوسیالیسم بر پایه کدام تکنولوژی تکامل خواهد یافت و آیا امروز این چنین پایه‌ای پدید می‌آید؟ برنامه حزب کمونیست فدراسیون روسیه به سؤال آخر پاسخ مثبت می‌دهد.

شرایط جهانی امروزی بشریت را مجبور می‌کند که خصلت اسراف‌ی تمدن صنعتی را بدور افکند و تکاملی عادلانه و موزون را جایگزین آن سازد. باید از اصل استثمار همه‌جانبه دوری گزید و اصل حراست محیط طبیعی، ذخایر مادی و نیروی کار را برقرار ساخت. امکانات چنین چرخشی در گرایش‌های تکاملی عینی نیروهای مولده موجود است، در رشد تحول انقلابی نوین در عرصه نیروهای مولده یعنی در گذار از تکنولوژی صنعتی به تکنولوژی پسا صنعتی. ولی

البته تحولاتی که در رابطه متقابل مابین فاکتورهای مادی و شخصیتی تولید، یعنی اولویت دادن به شخصیت انسان به عنوان هدف اصلی تولید پدید می‌گردد، با شکل پیشرفت سرمایه‌داری در تضادی عمیق قرار دارد و تحول کیفی در شیوه امروزی تولید، توزیع و مصرف غالب را ایجاد می‌کند. بجای تب مصرف، که از نظر اجتماعی کاملاً ناعادلانه بوده و تخریب هولناک طبیعت و شخصیت انسان را بدنبال دارد و بعوض «مصرف کلان» بمعنای وظیفه تولید و گردش سرمایه، باید مصرفی انسان‌گرایانه که هدفش تکامل همه جانبه شخصیت است، جایگزین گردد. از طرف دیگر مرزهای طبیعی - اکولوژیکی جامعه، راهبردی را دیکته می‌کند که لازمه‌اش اقتصادی منطقی و کاهش مصرف سرانه ذخایر مادی و انرژی است. و این خود اجباراً ایجاد می‌کند تا مسئولیت‌های اجتماعی مصرف مادی تقویت گردد. اساس بر این است که جامعه باید خود را مؤظف بداند تا برای اعضای خود سطحی باثبات و انسانی در مصرف فردی و رفاه شخصی تضمین کند و در عین رشد مستمر و همه جانبه، مصرف در عرصه‌های زیست جمعی و اجتماعی را ممکن سازد. حل چنین مسأله‌ای، نوسازی عمیق تمام زیر بنا را ایجاد می‌کند: مرحله اساساً نوینی در تکامل سیستم حمل و نقل عمومی، ارتباطات و اطلاعات، سیستم بهداشت و تغذیه، ایجاد شبکه وسیعی از مراکز فرهنگی، هنری و فراغتی مثل کلوپ‌ها، تئاترها، پارک‌ها، زمین‌های ورزشی، موزه‌ها، کتابخانه‌ها و غیره.

لازم است تا در مناسبات متقابل مابین تولید و طبیعت تغییری اساسی صورت گیرد، تا بتوان بر تضادهای اکولوژیکی و محدودیت‌ها غالب شد. اساس بر این است که روندهای مجزا از یکدیگر در عرصه تولید و بازسازی طبیعت را که امروز وجود دارد در روند تکنولوژیکی واحدی ادغام کرد، که به طور ارگانیک در چرخه طبیعت جاندار و بی جان قرار گرفته باشد. باید تغییری رادیکال در مفهوم فعالیت بشری پدید آید. اگر تاکنون طبیعت، ظاهراً به مثابه اساس جاودانه و تمام نشدنی کار تلقی می‌شد (نوع صنعتی تکنولوژی)، اکنون بایستی چرخشی پدید

آید و کار، اساس حفظ و بازتولید محیط طبیعی گردد (نوع پسا صنعتی تکنولوژی).

ایمنی می‌بایست، به مثابه مهم‌ترین مقیاس بازدهی تولید، ویژگی بغرنج سیستم انسانی - ماشینی را در وحدت کلیه جوانب تکنیکی، زیست محیطی، کارایی، اجتماعی - روانی و فرهنگی - سنتی را دربرگیرد.

پیشرفت تکنیکی در بعد اقتصادی - اجتماعی خود با روندهای اجتماعی شدن واقعی کار اجین می‌گردد، یعنی با خصلت گسترش یابنده دسته جمعی شدن کار. با رشد فزاینده روابط مابین بخش‌ها و شاخه‌های مختلف تولید و با ارتقاء سطح قابلیت هدایت آن. اجتماعی کردن کار مهم‌ترین پایه مادی برای آغاز اجتناب ناپذیر سوسیالیسم، برای الغای مالکیت خصوصی و غلبه بر آنارشی بازار بر مبنای تنظیم برنامه‌ریزی شده تولید و تبعیت آن از منافع عام خلق، اهداف جهانی و کنترل اجتماعی را تشکیل می‌دهد.

تحول سیاسی بنفع زحمتکشان و استقرار قدرت دولتی آن‌ها و مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید به این روند شتاب می‌بخشد و به آن خصلتی خودآگاه و حساب‌شده تفویض می‌نماید. در عین حال، تجربه تاریخی نشان می‌دهد که تکامل نابرابر و متنوع پیشرفت تکنیکی و تنوع تکنیکی برخاسته از آن برای مدت نسبتاً طولانی تنوع اقتصادی را بدنال خواهد داشت. اقتصادی چند ساختاری با اشکال مختلف مالکیت، مانند مالکیت اجتماعی، مالکیت فردی و در برخی عرصه‌ها نیز مالکیت خصوصی، که رقابت آن‌ها بین خود بر اساس مناسبات پولی - کالایی صورت می‌گیرد. خصلت مشخصه سوسیالیسم زودرس به معنای تلاش در جهت اجتماعی کردن (دولتی کردن) حقوقی - صوری در بخش‌های تکامل نیافته اقتصاد ملی، همانقدر بر تکامل اقتصادی و اجتماعی تأثیر منفی خواهد گذارد که حفظ مصنوعی مالکیت خصوصی در عرصه‌هایی که هم از نظر سازماندهی و هم از نظر تکنیکی کهنه و قدیمی هستند.

این مسأله ایجاب می‌کند، که تصور سنتی از روند گذار سریع به سوسیالیسم «کامل» و پیشرفته مجدداً مورد بررسی قرار گیرد. تکامل بادوام اقتصاد می‌طلبد که سطح حقوقی اجتماعی کردن تولید با سطح سازمانی - تکنیکی واقعی

آن هماهنگ باشد. این دو روند در جهات مختلف در حرکتند و وظیفه دولت است تا تعادل منطقی بین آنها را ممکن سازد.

نقش تعیین‌کننده در گذار به تکنولوژی پسا صنعتی و به جامعه‌ای با تکامل استوار و پایدار را آن بخش از تولید اجتماعی‌شده‌ای تعیین می‌کند که از تکنولوژی پیشرفته و سطح علمی بسیار بالایی برخوردار است و توسط دولتی که قدرتش برآمده از توده وسیع اکثریت زحمتکشانش خلق است، طبق برنامه اداره می‌گردد.

در این گفتار ما قبل از هر چیز، جوانب تکنیکی - اقتصادی و اجتماعی - طبقاتی آلترناتیوی را بررسی کردیم که سوسیالیسم در مقابل جهانی‌سازی امپریالیستی می‌تواند و باید عرضه دارد. البته مسأله وسیع‌تر از این است و در عمل کلیه جوانب روابط مابین دولت‌ها، خلق‌ها، ملیت‌ها و تمدن‌ها را در برمی‌گیرد و هنوز کوشش فراوانی برای شناخت جامع آن لازم است. ولی آنچه که تاکنون انجام گرفته جای شبهه‌ای باقی نمی‌گذارد که بشریت به طور عینی و مستمر بسوی وحدتی عمیق و همه‌جانبه در حرکت است. این واقعیتی است عیان، غیرقابل انکار و در عین حال مثبت. هر کوششی در جهت بازداشتن این روند و یا بازگشت به انزوا را باید ارتجاعی دانست. راه‌حل را نباید در عقب‌گرد، بلکه در پیشروی جستجو کرد.

البته برای سرنوشت بشریت و سرنوشت انسان اندیشه ورز بی‌تفاوت نیست که چه نوع وحدتی و کدام راه وحدت انتخاب گردد.

آیا کماکان در جهت تبعیت و وابستگی کار به سرمایه و یا در جهت رهایی کار از یوغ سرمایه و تبدیل آن به احتیاج طبیعی حیات، حرکت خواهد کرد؟

آیا به پیشواز وحدت در تنوع، یعنی پیوندی که «تکامل آزادانه هر کس، شرط تکامل آزادانه همگانی» است، خواهد رفت و یا وحدت در یکنواختی و یک شکلی، در سربازخانه‌ای جهانی که انسان و بشریت تحت فرمان سرمایه بسوی آن هدایت می‌شوند؟ آیا بسوی سیستمی حرکت می‌کند که در آن الیگارش‌ی قدرت جمع محدودی حاکم است و یا در جهت برپایی سیستمی مبتنی بر تشریک مساعی و همکاری دمکراتیک کشورها و خلق‌های مستقل به پیش خواهد رفت؟ درست بر اساس این سؤالات کلی و عمیقاً فلسفی است، که مبارزه سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فکری در سطح جهان صورت می‌گیرد. سرانجام این مبارزه به هیچ وجه از پیش مشخص نگردیده است و بیش از هر چیز به همکاری نیروهای مترقی در سطح جهان بستگی دارد.

زیر نویس‌ها:

۱- منتخب آثار لنین. انتشارات دیتس، برلین، جلد ۱. صفحه ۴۱۴

۲- همانجا، جلد ۲۱. صفحه ۶۰

۳- آثار مارکس - انگلس، انتشارات دیتس، برلین، جلد ۲۵. صفحه ۱۱۴

۴- زمین‌دار بزرگ و سیاست‌مدار که از سازمان‌دهندگان سیاست کلنیالیستی تزار در شرق بود.

۵- سرهنگ لیاخوف در سرکوب آزادی‌خواهان ملی در ایران شرکت داشت.

۶- آثار لنین، انتشارات دیتس، برلین، جلد ۳۴. صفحه ۴۳۴ و ۴۳۵

۷- همانجا، جلد ۲۲. صفحه ۲۰۰

۸- همانجا، صفحه ۲۱۴

۹- همانجا صفحه ۲۲۶

۱۰- همانجا، صفحه ۲۴۴، ۲۴۷

۱۱- همانجا صفحه ۲۸۱

۱۲- کارل مارکس، آثار منتخب مارکس - انگلس، انتشارات دیتس، برلین، جلد ۱۳. صفحه ۱۵

۱۳- اربیش فروم: انقلاب امید، انسانی‌کردن تکنولوژی، مونیخ ۱۹۸۷، ص ۱۵

۱۴- آثار لنین، جلد ۲۲. صفحه ۱۰۶